

# در سوگ انبیاء

(از نوحِ نبی تا مهدی موعود)

«دفتر اوّل»

تقدیم به یارانِ عزیز

به عنوان مقدمه :

کُتُبِ مَقْدَسَهٗ قَبْل و تاریخ ادیانِ گذشته، شواهدِ غیرِ قابلِ انکاری هستند به اینکه، هیچ یک از انبیای الهی و مظاهر ربّانی، در دورهٔ حیاتِ مبارکشان ، دمی از ظلمِ ظالمین و تهمتِ مخالفین، در امان نبودند.

گهی به شاعر دیوانه ملقب می شدند ( صافات/۳۵ . مؤمنون/۲۴ و سبا/۸ . دخان/۱۲ . حجر/۵ . شعرا/۲۶ )

و گاهی به کاهن و فالگوی متهم می گشتند. ( طور/۲۸ . حاقه/۴۲ )

زمانی به جادوگری و ساحری معروف بودند. ( ذاریات/۳۸ و صافات/۱۵ . ص/۳ )

و وقتی به لفظ مفتری ، مَعْدَب و موصوف.

( سبا/۸ و انبیاء/۵ . الحاقه/۴۴ )

پیامبر عالیقدرِ اسلام را که مخزنِ وحی الهی و صاحبِ علمِ لدنی بود، متعلّم از افرادِ بشر متّهم می کردند

(نحل ۱۰۵) ( نظیر سلمان فارسی یا غلام رومی، بلعام ترسا و عایش)

و آن کسانی را که به ایمان و عرفانِ آن حضرت مفتخر و فائز می شدند، سفیه و جاهل می خواندند.

( بقره ۱۳)

آیاتِ نو ظهور به عقیده منکرینِ کور، افسانه های پیشینیان بود.

(انفال ۳۲)

و قرآنِ سراسر رحمت و نور به نظرِ پستشان، سخنانِ پراکنده پریشان می نمود (انبیاء، آیه ۵)

و آنگاه که خداوند به جهتِ اثباتِ اعجازِ آیاتِ خویش، خطاب به مخالفین می فرمودند که اگر تمام آدمیان و جنیان جمع شوند، قادر نخواهند بود که آیاتی همانند قرآنِ کریم بیاورند. (سوره أُسرى، آیه ۸۷)

متعرضین و مخالفین ، در نهایت غرور و نادانی  
اظہار می داشتند کہ اگر بخواہیم، می توانیم  
ہمانند آیات قرآن بیاوریم. (سورہ انفال، آیہ ۳۱) و ... و ... و

ولکن آن مظهر رحمتِ الہی و منبعِ بخششِ یزدانی  
در مقابلِ آن ہمہ آزار و ایذاء و تہمت و افتراء، صبر  
و تحملِ پیشہ ساخت و بہ استقامت و پایداری قیام  
فرمود. (انعام ۳۳)

نزولِ چنین آیاتِ مُحکّمت ، دلیل بر این است کہ آن ہیاکلِ  
قدسیّہ در ہر عصر و ظہوری از جہاتِ مختلف، محلّ شماتت و  
سُخریۂ جُہلاء و ہدفِ سہامِ ضغینہ و بغضاء بودند. آنچنانکہ توان  
گفت ہیچ شامی بہ راحت در فراش نیارمیدند و ہیچ صبحی بی  
زحمت، سر از بستر بر نداشتند. تیرہای حسادتِ جہلای معروف  
بہ علم، از طرفی بر پیکرشان نازل و شمشیرہای جہالتِ عوام، از  
سوی دیگر، بر آن ہیاکلِ عزّ روحانی وارد.

این است که خداوند در قرآن کریم می فرماید: " .... وَ هَمَّتْ  
 كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا  
 بِهِ الْحَقَّ " .  
 (سوره مؤمن، آیه ۵)

و قصد کردند هر اُمّتی به رسولشان که بگیرند او را و مجادله  
 کردند به باطل تا بپوشانند بوسیله آن حق را ...

لذا خداوند در آیات شریفه خویش، از بندگان غافل و ستمگر به  
 حسرت یاد نموده و به این خطاب انداز آمیز ، آنان را مخاطب  
 ساخته و می فرماید: " يَا حَسْرَةٌ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَاْتِيهِمْ  
 مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. " (سوره یس، آیه ۲۹)  
 یعنی ای حسرت بر بندگان که نیامد ایشان را رسولی، مگر آنکه  
 بودند به او استهزاء کننده.

نعیم اصفهانی در این باره چنین می سراید:

به هزاران بلا دچار نشد	کیست آن مظهري که خوار نشد
یا که عیسی <sup>۱</sup> فراز دار نشد	ذکریا مگر دو نیمه نگشت
یا که آواره دیار نشد	یا که دندان مصطفی نشکست
دین طلب صاحب اعتبار نشد	اهل دنیا نجست راه هدی <sup>۱</sup>
بی بلا دینی استوار نشد	امتحان و لا شود به بلا
از بلیات رستگار نشد	با وجودی که هیچیک ز رسل

دین حق هیچ پایمال نگشت  
هیچ کذاب پایدار نشد  
سعی کفار با همه قدرت  
مانع دین کردگار نشد  
إِنَّكُمْ غَافِلُونَ عَنْ ذِكْرِهِ  
و هو غالبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ

(جنات نعیم، صفحه ۲۵۹)

## ۱- مصائبِ نوح

تاریخ ادیان را از ابتدا تا حال ورق می زنیم و کتب مقدسه تورات، انجیل، قرآن و غیره را زیارت می کنیم، ولكن در هیچیک از این کتب آسمانی، اثر و نشانی از قوم یا ملتی نمی یابیم که پس از ظهور موعود منتظرشان، حتی برای یک بار هم شده استقبال شایان توجه ای از آن مهابطِ وحی الهی و مخازنِ علوم ربّانی به عمل آورده و یا با احترام و شایستگی، پذیرای قدوم مبارکشان شده باشند.

\* هنوز نوحه های نوح پس از گذشت قرنهای بی شمار به گوشِ جان می رسد و " تَمَسَّخُرِ او از جانبِ قومِ جاهل و گمراهش، در فضا طنین انداز است." (هود ۳۸)

هنوز اشرافِ قومش فریاد می زنند که " یا أَيُّهَا النَّاسُ به این شخص و گفتارش توجّه نکنید، چه که او مجنون و دیوانه است." (مؤمنون ۲۴)

"او گمراه و دروغگو است." (حجر ۵)

او هیچ تفاوتی با شما ندارد. "نیست او مگر آدمی مثل شما" (مؤمنون ۲۳)

سپس معاندین در حق مؤمنین به آن حضرت، به ادای کلمات رکیک زبان گشوده و جهتِ اغفالِ ناس، چنین می گفتند: " این مردم اندک که به او (یعنی نوح) گرویدند، همه، اَرَاذِلِ قوم ما و از پست ترین و فقیرترین آدمیانند. آنها نه تنها نسبت به ما هیچ فضیلتی ندارند، بلکه ما خود را بر آنها، برتر و افزون تر می بینیم، و خویشان را به پیغمبری نسبت به نوح شایسته تر می دانیم." (هود ۲۹)



نوح در برابر این همه اعتراضات و تهمتهای ناروا خطاب به قوم جاهل و نادانش فرمودند:

**"من مأمورم با آیات و دلایل روشن شما را از شرک و گناه پاک نمایم"**  
(هود- ۲۵)

حالا اگر شما از حق روگردان شدید به خودتان ظلم کرده اید: "**من که از شما اجر و مزدی نمی خواهم، پاداش من با خداست**"  
(یونس- ۷۲)

نوح همچنین خطاب به قوم خویش که پیروان ساده و مومنش را تحقیر می کردند فرمود: "**من این مؤمنین را هر چند به نظر شما خوار و بی مقدار باشند از خود دور نمی کنم. آنها در پرتو ایمان به افتخار دیدار خدای خود نائل خواهند شد. اما به نظر من شما مردم نادانی هستید**"  
(هود- ۲۹)

سپس به این آیه اندازشان کرد که: "**اگر خدا اراده کند که بلا و مجازاتی بر شما نازل کند، خواهد کرد و در آن صورت شما را از آن خلاصی نیست...**"  
(هود- ۳۳)

مردم به نوح گفتند: "خیلی مجادله می کنی با گفتارت  
ما را خسته کردی اگر راست می گوئی آنچه را که  
وعده کردی بیاور والا بیش از این دم مزن" (هود- ۳۲)

و نیز تهدید کردند که "اگر کوتاه نیائی ترا سنگسار  
خواهیم کرد." (شعرا- ۱۱۶)

و دیگر نوح را چاره ای نبود که به نفرین قومش زبان گشاید و از  
خدا بخواهد که: "احدی از کافران را بر روی زمین باقی  
نگذارد" (نوح- ۲۶)

لذا قومش برای همیشه مستغرق دریای جهالت و نادانی شدند و  
در عذاب ظلم و ستم خویش غرقه گشتند، چه که بر کشتی  
معرفتِ نوح سوار نشدند و از نجاتِ معنوی دور و مهجور ماندند

## ۲- مصائبِ ابراهیم

و از زمان نوح مدتی گذشت تا اینکه ابراهیم خلیل از ملکوتِ  
خلیل پای به عرصه ظهور گذاشت و مأمور شد تا قومش را که

دیگر اسیر اوهام و خرافات شده بودند رهنما شود تا شاید از پرستشِ سنگ و خاک به سوی معبود یکتا و پاک بشتابند، و چه سخت است هدایتِ مردمی که قرن‌ها به جان و دل به پرستشِ مجسمه‌هائی از سنگ و گل مشغول بوده و از کاهنانِ حیل‌گر و سودجو، از آن بتهای بی‌جان و روح، حکایتِ صدها معجزه شنیده‌اند.

**چنانچه از همان لحظه ظهور به توهین و تحقیر آن  
مظهر نور پرداخته و به مجادله و احتجاج در  
مقابلِ آن حضرت، قیام نمودند.**

(انعام - ۸۲ و ۸۵۹، بقره - ۲۵۸)

**و سرانجام به زندانی و تبعیدش مجبور نمودند و به  
قتل و سنگسارش محکوم کردند.**

(عنکبوت - ۲۴، مریم - ۲۶)

تا آنجا که حتی از جانب پدر یا عموی خویش نیز تهدید به مرگ گردید، و این است گفتگوی میان ابراهیم با پدرش آذر از زبان قرآن کریم: " ابراهیم گفت: . . . پدر جان چرا چیزی را

پرستش می کنی که نه می شنود و نه می بیند و  
کوچکترین کمکی به تو نمی تواند بکند. (مریم ۴۲-۴۱)

پدر جان به من از دانش الهی الهاماتی شده که تو  
از آن بی خبری - از من پیروی کن تا ترا به راه  
راست هدایت کنم. (مریم - ۴۳)

ای پدر می ترسم که از جانب خدای رحمان بر تو  
عذاب و بلیه ای نازل شود و در عداد شیاطین قرار  
گیری. (مریم- ۴۵)

آذر گفت: "... ابراهیم! مگر تو از پرستشِ خدایانِ  
من روگردان شده ای؟ هرگاه دست از این سخنان  
برنداری ترا سنگسار خواهیم کرد." (مریم- ۴۶)

ولکن ابراهیم خلیل در جواب پدر گفت: "... خدا ترا  
سلامت بدارد. من از خدای خود برای تو طلب  
آمزش می کنم زیرا او نسبت به من مهربان است."

(مریم-۴۷)

و همگان می دانند که اهل نمرود بر سر آن رسول پر مهر و ودود چه آوردند و چگونه" در آتش بغض و حسدش انداختند."  
(صافات ۹۷)

ولکن این نارِ حسدِ عظیم ، همچون نورِ مبین جلوه گر شد و آن معركةٔ عزا در مزاجِ آن اُسوهٔ وفا به شهید و انگبین تغییر یافت.  
(صافات ۹۸)

و در این باره مؤسس آئین بهائی در ایقان شریف چنین می فرمایند: "...و بعد جمالِ خلیلِ کشفِ نقاب نمود و عِلْمِ هدی مرتفع شد و اهلِ ارض را به نورِ تقی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیرِ غفلت حاصلی نبخشید... و تفصیلِ آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نارِ حسد و اعراض افروخته شد. و بعد از حکایتِ نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است..."

### ۳- مصائبِ موسی

و باز قرن‌ها گذشت تا آنکه بار دیگر نور الهی از افقِ موسائی سر برآورد و آن حضرت عَلَمِ هدایت و رهایی قوم بنی اسرائیل بلند فرمود. و دیدیم که فرعونیانِ عصر چگونه مجلسِ محاکمه و توبیخ منعقد نمودند و همانندِ پیشینیان و اَعقابِ خویش چسان زبان به لعن و طعنِ آن وجود مبارک گشودند. چنانچه وقتی فرعون طلبِ دلیل از آن رسولِ جلیل نمود.

(اعراف-۱۰۶)

پس از استماعِ دلایلِ قاطع و متینِ آن حضرت که تأثیری شدید در جمعِ آلِ فرعون گذاشت، ناگاه فریاد برآورد که این موسی ، ساحری دانا و جادوگری تواناست. (قصص-..)

لذا فرعون به گفته های موسی که با لکنت زبان ادا می شد خندید.

(زخرف-۴۷)

و سپس روی به حاضرین نمود و چنین گفت: آیا من برای پیشوائی شما بهترم یا این مرد فقیر پست بینوا که قادر به بیانِ منطق خود نیست و زبان او می گیرد و اضافه نمود اگر موسی از جانب خدا آمده چرا دارای دم و دستگاهِ عالی و دستبندِ زرین نیست یا فرشتگان ، همراه او نیستند؟ (زخرف-۵۲)

و بعد دستور داد تا همه به بدگوئی از موسی ، دادِ سخن دهند و قوم موسی که مردمی فاسق بودند اطاعتِ فرعون نمودند چنانچه در قرآن کریم آمده است که موسی را شخصی فاسد معرفی می نمودند. (اعراف-۱۲۷)

و دروغگو می خواندند. (قصص-۳۸)

و به قتل و عملِ زنا متهم نمودند. (احزاب - ۶۹)

تا اینکه آن حضرت مجبور به فرار از شهر و دیار خویش گردید و شبانه با بنی اسرائیل از مصر خارج شد. (قصص-۲۱)

و سرانجام خداوند، فرعون و قومش را که در ظلّ اطاعت او بودند، در دریای خشم و غضب خویش غرق فرمود.

و باز در ایقان شریف چنین می خوانیم: " و بعد... نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فارانِ محبّتِ الهیّه با تُعبانِ قدرت و شوکتِ صمدانیّه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع مَنْ فِي الْمَلِكِ را به ملکوتِ بقا و اثمارِ شجرهٔ وفا دعوت نمود. و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدارِ اَحْجَارِ ظَنُونَاتِ از آنفسِ مُشْرِكِ بر آن شجره طیبّه وارد آمد. تا حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نارِ سدرهٔ ربّانیّه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و مخمود نمایند. و غافل از اینکه نارِ حکمتِ الهیّه از آب عنصری افسرده نشود و سراجِ قدرتِ ربّانیّه از



بادهای مخالف ، خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام  
ماء سببِ اشتعال شود و باد عَلَّتِ حفظ..."

#### ۴- مصائبِ مسیح

ایام و سالها، بلکه اعصار و قرون همچون برق می  
گذشت تا اینکه بار دیگر زمانه آّبستنِ خَلقی جدید  
و موجدِ ظهوری بدیع گشت و این چنین بود که  
مسیحِ نورانی از عالم ربّانی قدم به عرصهٔ جهانِ فانی  
گذاشت، تا عِلْمِ صلح و محبتِ الهی بلند کند و پرچمِ  
أخُوّت و برادری برافرازد. او چنین کرد، اما چه سود  
که غفلتِ بشر را حدّ و حصری نیست و نادانی و  
جهالتِ آدمی را قدر و اندازه ای نه، چه که این بار  
نیز به قول " استوراد میل " آدمیان نه تنها نیکی  
کنندهٔ خود را نشناختند بلکه درست او را مخالف  
آن تشخیص دادند و نمایندهٔ فساد و بی تقوایش  
خواندند.

(نقل از کتاب " در آزادی - ص ۶۱ ")

شاید مطالعه شرح مصائب مسیح از کتاب انجیل تا حدی ما را از مصیبات وارده بر آن حضرت آشنا ساخته و عاملین و مسببین ایجاد چنین فاجعه ای را بیشتر به ما بشناساند.

## قسمتهائی از انجیل متی<sup>۱</sup> باب ۲۷

\* و چون صبح شد همه رؤسای کهنه\* و مشایخ قوم بر عیسی شوری کردند که او را هلاک سازند

\* پس او را بند نهاده بردند و به پنطیوس پیلطس والی تسلیم نمودند.

\* اما عیسی در حضور والی ایستاده بود پس والی از او پرسید. آیا تو پادشاه یهود هستی. عیسی بدو گفت تو میگوئی

\* و چون رؤسای کهنه و مشایخ از او شکایت می کردند هیچ جواب نمی داد.

\* پس پیلطس وی را گفت نمی شنوی چه قدر بر تو شهادت می دهند.

\* اما در جواب وی یک سخن هم نگفت بقسمی که والی بسیار متعجب شد

\* و در هرعیدی رسم والی این بود که یک زندانی هرکه را می خواستند برای جماعت آزاد میکرد

\* و در آن وقت زندانی مشهور برآبا (باراباس) نام داشتند

\* پس مردم جمع شدند پیلطس ایشان را گفت که را میخواهید برای شما آزاد کنم برآبا یا عیسی مشهور بمسیح را

\* زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند

\* چون بر مَسند نشسته بود زنش نزد او فرستاده  
گفت با این مردِ عادل ترا کاری نباشد زیرا که امروز  
در خواب دربارهٔ او زحمتِ بسیار بردم

\* اَمّا رُوسای کَهَنه و مشایخُ ، قوم را بر این ترغیب  
نمودند که بَرآبَا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند

\* پس والی بدیشان متوجّه شده گفت کدام یک  
از این دو نفر را میخواهید بجهت شما رها کنم  
گفتند برآبَا را

\* پیلاطس بدیشان گفت پس با عیسی مشهور به  
مسیح چه کنم جمیعاً گفتند مصلوب شود

\* والی گفت چرا چه بدی کرده است

\* ایشان بیشتر فریاد زده گفتند مصلوب شود

\* چون پیلاطس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب  
زیاده می کرد آب طلبید. پیش مردم دست خود

را شسته گفت من بری هستم از خونِ این شخصِ  
عادل ، شما ببینید

\* تمام قوم در جواب گفتند خون او بر ما و  
فرزندان ما باد

\* آنگاه برآبا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را  
تازیانه زده سپرد تا او را مصلوب کنند

\* آنگاه سپاهیانِ والی، عیسی را به دیوانخانه برده  
تمام فوج را گردِ وی فراهم آوردند

\* و او را عریان ساخته لباسِ قرمزی بدو پوشانیدند

\* و تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و نی بدستِ  
راست او دادند و پیش وی زانو زده استهزاء کنان او  
را می گفتند سلام ای پادشاهِ یهود

\* و آبِ دهان بر وی افکنده نی را گرفته بر سرش  
می زدند

\* و بعد از آنکه او را استهزاء کرده بودند آن لباس را از وی کنده جامهٔ خویش را پوشانیدند و او را به جهتِ مصلوب نمودن بیرون بردند.

و نیز شارع آئین بهائی در کتاب مستطاب ایقان می فرمایند:

"... چون ایامِ موسی گذشت و اَنوارِ عیسی از فَجْرِ روح ، عالم را احاطه نمود جمیعِ یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات، موعود است باید مَرُوج و مکملِ شرایعِ تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت (تعطیلی روز شنبه) را که از حکم های اعظمِ موسی است نَسَخ نمود. و دیگر آنکه علائمِ ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات ، مذکور است. چقدر مظاهرِ قدسِ احدیّه و مطالعِ نورِ ازلیّه که بعد از موسی در ابداعِ ظاهر شده و هنوز یهود به حجابِ نفسیّه شیطانیّه و ظنوناتِ افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و

هستند و منتظرند که هیکلِ مجعول با علاماتِ مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد... "

و اما عاملان اصلی و کسانی که فتوای قتل حضرت مسیح را دادند دو تن از بزرگان و قُضّات و عالمانِ یهود به نام های «حنّا و قیافا» بودند. حنّا کاهن بزرگ یا عالم بزرگ مذهبی و قیافا رئیس داوران یهود یا قاضی القُضّات یهودیان در زمان ظهور حضرت مسیح بود.

و این است شأن و عادتِ ناس در زمانِ هر یک از پیامبران الهی و فرستادگانِ آسمانی.

## ۵- بر محمد رسولِ خدا چه گذشت

یکی از مواردِ آیاتی که در قرآنِ کریم ثبت و ضبط گردیده است انواعِ اتهامات و تهمت ها و اعتراضاتی بود که در طولِ تاریخِ ادیان بدونِ هیچ استثنائی از طرفِ مخالفین بر همهٔ انبیاء و فرستادگانِ حق تعالی ، وارد می شد که استخراجِ چنین آیاتی از قرآنِ کریم و بررسیِ علل و

عوامل تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آن خود کتابی قطور را می تواند شامل شود . در اینجا هدف ، بیان خلاصه و فهرستی از اتهامات و اعتراضات وارده بر پیامبر اکرم(ص) از دیدگاه قرآن کریم است و سپس شرح بیشتری از مصائب وارده بر آن حضرت و پیروان اولیه را از دیدگاه تاریخ اسلام به بررسی و تحقیق می نشینیم.

## اتهامات وارده بر پیامبر اسلام(ص)

### الف : از منظر تاریخ

تاریخ اسلام و متون مربوط به شرح مصائب وارده بر رسول اکرم (ص) را ورق می زنیم و با حیرت تمام و تأسف تام، مشاهده می کنیم که همه جا، جای پای اذیت و آزار پیامبر اکرم (ص) از جانب مشرکین و دیگر معاندین به چشم می خورد.

شاید از ۲۳ سال دوره رسالت آن حضرت نزدیک به ۲۰ سال آن در رنج و عذاب گذشت. چنانچه در اولین دعوتی که بر حسب آیه ( و أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ) (شعراء ۲۱۴). (یعنی خویشاوندان نزدیکت را اِنداز بده) از بستگان



و نزدیکان خویش به عمل آورد با بی مهری و مخالفتِ همگان (جز علی علیه السلام) روبرو شد و در دوّمین و سوّمین مرحلهٔ انذار و دعوتِ خویش نیز جز علی و چند تنِ دیگر از ساده دلان و افرادِ عادیِ عرب ، یار و یآوری نیافت .

دکتر آیتی ، دانشمند عالی قدرِ معاصر در تاریخِ پیامبر اسلام می نویسد : . . . رسول خدا بر یکایکِ قبایل می گذشت و به آنان می گفت : " ای مردم ، بگوئید : " لا اله الا الله " تا رستگار گردید و عرب را مالک شوید و عجم رامِ شما گردد و در اثرِ ایمان ، پادشاهانِ بهشت باشید . " عمویش " ابو لَهَب " می گفت : مبادا سخن وی را بشنوید ، چه که محمد از دین برگشته و دروغگو است . در نتیجه قبایلِ عرب هم به رسول خدا پاسخِ زشت می دادند و او را آزرده می ساختند و می گفتند : خویشان و نزدیکانت تو را بهتر می شناسند که از تو پیروی نکردند .

(دکتر آیتی ، تاریخ پیامبر اسلام محمد (ص) ص ۱۳۹)

ولکن استقامت و اِصرارِ آن حضرت در رساندنِ پیام الهی به گوشِ هموطنانشان به گونه ای بود که تعدادی از

مستعدینِ نفوس، جلبِ کلامِ الهی شده و به آن حضرت ایمان آوردند .

دکتر سید جعفر شهیدی در باره خصوصیاتِ مؤمنینِ اولیه می نویسد: آنان که در سالهای نخستین دعوتِ پیغمبر(ص) ، مسلمانی را پذیرفتند . . . مردان و زنانی هستند میانِ نوزده تا بیست و هشت ساله ، سرشار از ایمانِ به خدا ، بی اعتنا به سنتهای قبیله ای و نظامِ موجود در مکه . آنان از دیدِ اجتماعی دارای چنین مشخصاتی هستند:

۱- کسانی که در سلسلهٔ نظامِ قبیله ای در رده دوم و یا سوم قرار داشتند .

۲- تجارتِ پیشگانی که به خاطر بالا نبودنِ مبلغِ دارائی، نمی توانستند با ثروتمندان رقابت کنند .

۳- کارگران ، مزدوران ، بردگان و مردمِ رنج دیده ای که از جورِ ستمکاران به ستوه آمده بودند .

اینان روشن بینانی بودند که سطح اندیشه آنان از دیگران برتر بوده و از فساد عقیدتی و اجتماعی مردم خود ناخرسند بودند. مسلمانانی راستین، مؤمنانی آزموده که قرآن، جای جای، آنان را ستوده است.

(دکتر شهیدی، تاریخ تحلیل اسلام ص ۴۸ و ۴۹)

ابن هشام مؤلف کتاب سیره النبویه می نویسد:  
پرتو آئین مقدس اسلام روز به روز در خانه های مکه و میان قبائل قریش شعاع بیشتری را روشن می کرد و نور آن بجاهای تازه ای میافتاد، هر روزی که مردم مکه از خواب بر میخاستند با مرد مسلمان و یا زن مسلمان جدید رو به رو می شدند، مشرکین مکه در برابر این موفقیت‌هایی که نصیب پیغمبر اسلام می شد مانند کلافه سردرگمی شده دست و پای خود را گم کرده بودند، می خواستند بهر وسیله ای شده مردم را از گرویدن باین دین باز دارند، بهر مسلمانی دست می یافتند او را حبس کرده شکنجه می کردند، یا اگر از این راه نمی شد با مال و ثروت او را تطمیع میکردند. تا بالاخره روزی پس از این که خورشید غروب کرده بود

سران قبائل قریش . . . کسی را به نزد آن حضرت فرستاده گفتند : بزرگان قبیله تو در این جا اجتماع کرده تا با تو سخن گویند بنزد ایشان بیا ! رسول خدا (ص) که پیغام آنها را شنید گمان کرد آنها دست از مخالفت با آن حضرت کشیده و فکر تازه ای به نظرشان رسیده چون به هدایت و رشد آنان کمال علاقه را داشت و گمراهی ایشان آن حضرت را رنج میداد از این رو با شتاب به انجمن آنان آمده در کنار ایشان نشست ، آنان بدان حضرت رو کرده گفتند : ای محمد ما تو را در این جا احضار کرده تا با تو راه عذر را ببندیم ، چون به خدا سوگند ما کسی را سراغ نداریم که رفتارش با قوم خود مانند رفتار تو نسبت به ما باشد: پدران ما را دشنام دهی، از دین ما عیب جوئی کنی، به خدایان ما ناسزاگوئی ، بزرگان و خردمندان را به سفاهت و نادانی نسبت دهی، میان مردم اختلاف انداخته ای؟ و خلاصه آنچه کار ناشایست بوده است انجام داده ای آیا منظورت از این کارها چیست؟ اگر اینکارها را به منظور پیدا کردن مال و ثروتی انجام می دهی ما حاضریم آن قدر مال و ثروت برای تو جمع کنیم که بگوئی داراترین ما شوی و اگر به دنبال شخصیت و

ریاستی می گردی ما بدون آنکه این سخنان را بگوئی تو را بزرگ خود قرار می دهیم ، و اگر طالب سلطنت و مقامی هستی ما تو را سلطان خویش گردانیم، و اگر جن زده شده ای — چون ممکن است گرفتار جن شده باشی — ما اقدام به مداوای تو کنیم تا بهبود یابی !؟

رسول خدا (ص) ساکت بود و چون سخنان ایشان به پایان رسید فرمود : این ها نیست که شما خیال می کنید ، نه آمده ام که مال و ثروتی از شما بگیرم ، و نه می خواهم شخصیتی در میان شما کسب کنم، نه سلطنت بر سر شما را می جویم ، بلکه خدای تعالی مرا برسالت بسوی شما فرستاده و کتابی بر من نازل کرده، و به من دستور داده تا شما را (از عذاب او) بترسانم و ( به نعمتها و لذائذ بی پایان آن جهان) بشارت دهم ، من نیز بدین کار اقدام کرده رسالت خویش را به شما ابلاغ کردم ، پس اگر پذیرفتید بهره دنیا و آخرت از آن شماست و اگر نپذیرفتید من در برابر شما صبر می کنم تا خداوند میان من و شما حکم کند . . . !.

گفتند : ای محمد حال که هیچکدامیک از پیشنهادات ما را نپذیرفتی پس تو می دانی که در میان شهرها جائی

تنگ تر و بی آب و علف تر از شهر ما نیست و مردمی  
تنگدست تر از ما نیستند ، اینک از آن خدائی که تو را  
برسالت بر انگیخته درخواست کن تا این کوهها را از  
اطراف شهر ما دور سازد و زمین ما را مسطح کند و مانند  
سرزمین شام و عراق نهرها و چشمه ها در آن جاری  
سازد، و پدران گذشته ما و بالخصوص قصی بن کلاب را  
که مرد بزرگ راستگوئی بود زنده سازد تا ما از آنها  
بپرسیم : آیا سخنان تو حق است یا باطل ؟ پس اگر آنچه  
ما گفتیم انجام دادی و آنان را زنده کردی و تصدیق تو را  
کردند ما نیز تو را تصدیق خواهیم کرد و میدانیم که مقام  
و منزلت تو در نزد خدا زیاد است ، و چنانکه می گوئی ترا  
به رسالت برانگیختند؟!.

رسول خدا فرمود : من برانگیخته نشده ام تا کارهایی که  
شما می گوئید انجام دهم بلکه من مأمورم تا آنچه خدا به  
من دستور داده به شما ابلاغ کنم پس اگر پذیرفتید بهره  
دنیا و آخرت از آن شما است وگرنه صبر میکنم تا خدا  
میان من و شما حکم کند!

گفتند : پس از پروردگار خویش بخواه تا فرشته ای به  
همراه تو بفرستد که گفته های تو را تصدیق کند و ما را

از تو باز دارد ، و نیز از او بخواه برای تو باغ ها و قصرها و گنج هائی از طلا و نقره قرار دهد تا از تلاش روزی آسوده خاطر شوی و مانند ما برای امرار معاش به این طرف و آن طرف نروی؟ در این صورت ما می دانیم که تو فرستاده خداوند هستی و نزد او فضیلت و منزلتی داری!

پیغمبر اکرم (ص) فرمود : من چنین چیزی از خدا در خواست نمی کنم و برای امثال این ها مبعوث نشده ام، ولی مبعوث گشته ام تا شما را (از عذاب) ترسانده و (به نعمتهای ابدی ) مژده دهم، (و همان است که گفتم: ) اگر پذیرفتید بهره دنیا و آخرت از آن شما است . . . وگرنه صبر می کنم تا خدا میان من و شما حکم کند!

گفتند: پس پاره هائی از آسمان را بر ما فرود آر ، چنانچه تو پنداری که اگر خدا بخواهد این کار را خواهد کرد چون تا تو این کار را نکنی ما به تو ایمان نخواهیم آورد! رسول خدا (ص) فرمود: این کار با خداست ، اگر خواهد نسبت به شما انجام خواهد داد.

گفتند : ای محمد آیا خدای تو نمی دانست که ما چنین انجمنی خواهیم کرد و چنین درخواست هائی از تو خواهیم نمود، پس چرا قبلاً این جریان را به تو اطلاع نداد

و پاسخ سخنان ما را به تو نیاموخت ، تا ما بدین ترتیب گفتار تو را بپذیریم زیرا ما با این گفتار های تو سخت را نمی پذیریم. ای محمد ما شنیده ایم تو از مردی که در شهر یمامه است و نامش رحمان است تعلیم میگیری ، و به خدا سوگند ما هرگز به رحمان ایمان نخواهیم آورد. ای محمد ما راه عذر را بر تو بستیم و به خدا رهایت نخواهیم کرد تا این که یا تو را به هلاکت رسانیم ، یا تو ما را هلاک کنی!

یکی از آنها گفت: ما فرشتگان را که دختران خدا هستند می پرستیم !

دیگری گفت: ما به تو ایمان نیاوریم تا خدا و فرشتگان را رو در روی بر ما بیاوری!

سخن قریش به پایان رسید و رسول خدا (ص) از آن مجلس برخاست. عبدالله بن ابی امیه که عمه زاده رسول خدا(ص) و مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود به دنبال آن حضرت برخاسته گفت ای محمد! این جماعت پیشنهادهاتی به تو کردند و هیچ کدام را نپذیرفتی، سپس درخواستهایی کردند تا مقام و منزلت ترا در پیش خدا بدانند و در نتیجه به تو ایمان آورند آنها را هم انجام



ندادی، مجدداً درخواست کردند برای خودت از خدا چیزی بخواه تا بدین وسیله برتری و فضیلت تو بر آنها معلوم گردد، آن را هم انجام ندادی، پس از همه این ها از تو خواستند تا برخی از آن عذابی که آنان را از آن می ترساندی برایشان فرود آری ، این کار را هم نکردی . . . به خدا من هرگز به تو ایمان نخواهم آورد تا نردبانی بگذاری و به آسمان بالا روی سپس با چهار فرشته از آنجا باز گردی و آن فرشتگان گواهی دهند که تو راست می گوئی، به خدا اگر این کار را هم انجام دهی من گمان ندارم که به تو ایمان آورم.

رسول خدا (ص) از آن مجلس افسرده خاطر به منزل بازگشت و همین که آن حضرت رفت ابوجهل رو به حاضرین کرده گفت : ای گروه قریش چنانچه مشاهده کردید محمد از کار مخالفت با شما و عیب جوئی بر دین ، و ناسزا گفتن به پدران ، و نسبت سفاهت به بزرگان و بدگوئی خدایان شما دست بر نمی دارد. . . (سپس یکی از مشرکین به نام نضر بن حارث گفت: ) ای گروه قریش به خدا جریانی برای شما پیش آمده که در آن راههای حيله در آن بسته شده ، این محمد از کودکی در میان شما بود

و از همه جهت از او خشنود بودید ، از همه راستگوتر و امانت دار تر بود تا هنگامیکه موهای گونه اش متمایل به سفیدی شد و این دین را برای شما آورد گفتید : ساحر است. در صورتی که به خدا او ساحر نیست، ساحران و گره و دم و فوتشان را دیده ایم، سپس گفتید: کاهن است، ولی نه به خدا سوگند کاهن هم نیست، ما کاهنان و خلجان هائی که به آنان می شود و گفتارهایشان را دیده ایم! سپس گفتید شاعر است، نه به خدا شاعر هم نیست، ما انواع و اقسام شعر را دیده ایم، آنگاه گفتید: دیوانه است، ولی نه به خدا سوگند دیوانه هم نیست، حالات دیوانگان هیچ کدام در او نیست، ای گروه قریش اکنون در کار خود نیک بنگرید زیرا پیشامد بزرگی برای شما کرده است!

(کتاب زندگانی حضرت محمد پیامبر اسلام تألیف ابن هشام/ ص ۱۷۷-۱۸۳)

## آزار پیامبر از طرف خویشاوندان

چند تن از خویشان و همسایگان رسول خدا(ص) بودند که بیش از دیگران آن بزرگوار را میآزارند، از آنجمله بود: ابولهب (عموی پیامبر) حکم بن عاص، عقبه بن ابی معیط، عدی بن حمراء ثقفی، ابن اصداء عدلی که این جمله همسایگان آن حضرت بودند.

اینان انواع آزار و صدمات را نسبت به آن جناب روا می داشتند تا به جائی که برخی از آنان بچه دان گوسفند را ذبح کرده بودند و از شکمش بیرون آورده در هنگامی که حضرت نماز می خواند بیآوردند و بر سر آن حضرت افکند و دیگری آن را در یک غذای آن حضرت می انداخت و امثال این گونه کارها که در هر مرتبه به رسول خدا (ص) آن را با سر چوب به دست مبارک می گرفت و در خانه می آورد و در کوچه می افکند و می فرمود: ای فرزندان عبد مناف این چه همسایه آزاری است که می کنید؟! تا بالاخره آن حضرت ناچار شد یک دیوار سنگی در

گوشه ای از خانه خود بسازد و هنگام نماز پشت آن دیوار بایستد و بدین وسیله از شر ایشان آسوده باشد.

در این میان دست تقدیر دو مصیبت ناگوار برای پیغمبر گرامی اسلام پیش آورد که یکی مرگ ابوطالب و دیگری مرگ خدیجه بود که هر دو در یک سال به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد ابوطالب و خدیجه دو پشتیبان و کمک کار نیرومند و باوفائی برای پیشرفت اسلام بودند ، خدیجه با دلداری دادن رسول خدا (ص) ثروت مادی خود به پیشرفت اسلام و دلگرم کردن پیشوای بزرگوار آن کمک می کرد ، و ابوطالب با نفوذ و سیادتی که در قریش داشت او را از آزار دشمنان محافظت می نمود.

در سه سال قبل از هجرت بود که این هر دو از دنیا رفتند و قریش را نسبت به رسول خدا (ص) بی باک ساخته ، و صدماتی را که تا به آن روز به آن جناب نروده بودند به وجود محترمش وارد ساختند تا به جائی که خاک بر سرش ریختند.

عروه بن زبیر گوید: روزی که خاک بر سر آن حضرت ریختند رسول خدا (ص) همچنان که خاک روی سرش بود به خانه آمد، یکی از دخترانش برخاسته خاک ها را از سر پدر پاک می کرد و اشک می ریخت پیغمبر او را دلداری می داده می فرمود: دخترکم گریه مکن که خداوند پدرت را محافظت خواهد فرمود و گاهی نیز می فرمود: تا ابوطالب زنده بود قریش نسبت به من چنین رفتار ناهنجاری نداشتند. (همان مأخذ ص ۲۵۵-۲۵۶)

ولی از آن طرف، هر چه نفوذ کلام پیامبر (ص) بیشتر می شد، تعداد دشمنان و حسودان نیز افزونتر می گشت تا آنجا که در چند مرحله دست به اقداماتی جهت جلوگیری و انتشار پیام توحید نمودند که ما در این قسمت به ذکر خلاصه ای از آنها بسنده می کنیم و مطالعه مفصل آنرا به عهده مشتاقان و محققان عزیز و ما می نهیم.

## مرحلهٔ اوّل

### (اقدامات بر علیه قرآن)

وقتی سرانِ قُریش از نفوذِ کلامِ پیامبر در قلوبِ مردمِ پاک طینت ، آگاهی یافتند از جمله ، تصمیماتِ ذیل را به مردمِ عرب اعلان داشتند :

۱- تحریم شنیدنِ قرآن

۲- ایجادِ هیاهو و جنجال ، هنگام تلاوتِ قرآن

۳- اُسطوره ، افسانه و شعر شمردنِ قرآن

۴- سرگرم کردنِ مردم به وسیلهٔ معرکه گیرانی  
چون نضربن حارث و نقل داستان های مردم  
پسند.

(استاد محمد نصیری، تاریخ تحلیلی صدر اسلام ص ۸۹ و ۹۰)

و نیز دکتر شهیدی دربارهٔ مرحلهٔ اولِ تضعیقاتِ وارده بر مسلمین راجع به اقداماتِ اوّلیّهٔ بزرگانِ قُریش به مطالب دیگری نیز اشاره می کند :

سرانِ قُریش برای اینکه پیشرفتِ دینِ تازه را متوقف سازند به هر حیلتی متوسل می شدند .

- بدگوئی از پیغمبر و آزار رساندن بدو

- شکنجه و آسیبِ پیروان

- نسبت دادنِ شاعری ، دیوانگی ، ساحری به وی.

ولی هیچیک از این اقدامات سودی نبخشید . مردی از " بنی عبدِ مناف " به نام " نَضْرِبَن حارث " که چندی در حیره به سر برده و در آنجا داستانهای خداینامه ها و حماسه های پهلوانانِ ایرانی را فرا گرفته بود ، شیوه ای تازه به کار برد . هنگامی که پیغمبر (ص) در مجلسی می نشست و مردمان را با تذکرِ سرنوشتِ امتهایِ پیشینِ آندرز می داد و داستانهای قومِ فرعون ، صالح ، ثمود و دیگران را برای آنان می خواند و بر می خاست ، نضر (نضربن حارث) به جای او نشسته و می گفت ای گروه قریش به خدا من داستانهای بهتر از داستانهای محمد برای شما می خوانم ، بیائید داستانهای مرا بشنوید .

(دکتر سید محمد شهیدی ، تاریخ تحلیلی اسلام ص ۵۰)

## مرحله دوم

### (اقدامات بر علیه حامیان آئین جدید)

یکی از مورخینِ معاصر در این باره می‌نوسد:

یکی از راهای جلوگیری از گسترشِ نهضتِ نوینِ اسلام و مخالفت با گرویدن به آن ، دشوار سازی شرایطِ زندگیِ اسلام آوردگان و آزارِ آنان بود . چنین شگردی ، که پیش از اسلام نیز سابقه داشت ، دست کم دو اثر داشت : بازگشتِ تازه اسلام آوردگان به دامنِ کفر و شرک ، و کاهش یا از میان رفتنِ گرایش به پیامبر(ص) در مردمِ عادی . این تصمیم به شیوه های گوناگون و از طرقِ مختلف به صورتِ جدی به اجرا گذاشته شد . گروهی مأمورِ تفتیشِ عقایدِ مسلمانان شدند . اگر شخصِ تازه مسلمان ، قبیله دار و از طبقاتِ بالای جامعه شمرده می شد و کشتن یا آزارش ناممکن بود ، به سرزنش وی می پرداختند . اگر از بازرگانان بود ، تحریمِ اقتصادی ، تاراجِ اموال و به ورشکستگی تهدید می شد و چنانچه از



افرادِ متوسط و تهیدستان یا بردگان بود ، موردِ شکنجه قرار می گرفت و گاه زیرِ شکنجه به شهادت می رسید.  
( استاد محمد نصیری ، تاریخ تحلیلی صدر اسلام ص ۹۰ )

و نیز دکتر محمد ابراهیم آیتی در کتاب تاریخ خویش شرح مختصری از شکنجه های طاقت فرسا که سران قریش در حقِ مؤمنین ، اعمال می نمودند را بدین شرح نگاشته است : شکنجه و آزارِ قریش نسبت به مسلمانان بی پناه و بردگان شدت یافت ، و هر قبیله ای به آزارِ افراد مسلمانانِ خویش پرداختند ، و آنان را حبس کردند ، و زدند و گرسنگی و تشنگی و جز آن شکنجه می دادند . از جمله :

**عَمَّارِ بْنِ یَاسِرِ عَنَسِي** : مادرش " سمیه " نخستین کسی است که در راه اسلام به شهادت رسید ، و " ابوجهل " او را با نیزه ای شهید کرد .

یاسر پدرش نیز در مکه به شهادت رسید .  
عبدالله بن یاسر ، برادرش که در مکه زیر شکنجهٔ قریش از دنیا رفت .

بِلَالِ بْنِ رَبَاحِ بْنِ حَمَامَةَ ( نام مادرش حَمَامَةَ بود ) که " اُمِّيَّةَ بْنِ خَلْفِ جُمَحَى " او را در گرمای شدید نیمروز در بطهای مکه به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی نهند ، و سپس به او می گفت : باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمد کافر شوی و " لات " و " عَزَى " را پرستش کنی ، و او در زیر شکنجه همچنان " أَحَدَ أَحَدَ " می گفت . سپس او را می گرفتند و در آن گرمای شدید ، زرهی آهنین ، در برش می کردند و ریسمانی به گردنش انداخته به دست کودکان می دادند تا او را در کوچه و بازار بگردانند .  
(دکتر آیتی ، تاریخ پیامبر اسلام محمد ص ۱۰۱)

و بسیاری دیگر از مؤمنین و مخلصین که مَجَالِ بِيَانِ شَرِحِ مَصَائِبِ وَّارِدَةِ بَرِ اَنهَآ دَرِ اَیْنِ مَخْتَصِرِ نَمِی گَنْجِدِ .

## مرحله سوّم

### (محاصره اقتصادی و انزای سیاسی)

" مبارزه منفی راهی آسان برای به زانو درآوردن اقلیت ها در هر جامعه است . زیرا بر خلاف مبارزه عادی ، به مقدمات چندانی نیاز ندارد و با بسیج عمومی اجرا شدنی است . اسلام آوردن " حمزه " اظهار علاقه جوانان روشن ضمیر امّ القراء (مکه) و نفوذ اسلام در بیرون از حیطه سیاسی مکیان ، بر نگرانی سران کفر و شرک افزود . بی نتیجه ماندن بسیاری از روش های سرکوب ، آنان را سخت آزرده بود . بدین سبب ، سران قبایل و اشراف متنفذ قریش عهدنامه ای به تصویب رساندند و ضمن آویختن آن در کعبه ، سوگند یاد کردند که در صورت تسلیم نشدن محمد (ص) برابر خواسته آنان تا هنگام مرگ بدان وفادار باشند . بندهای این پیمان چنین بود :

۱- باید هر گونه خرید و فروش با هواداران محمد متوقف گردد .

۲-ارتباط ، معاشرت و پیوند زناشوئی با مسلمانان ممنوع است .

۳-جبههٔ مخالفِ محمد در تمامِ حوادث و پیشامدها باید مورد حمایت قرار گیرد . . .

مسلمانان در این دورانِ سه ساله (زندگی در درّهٔ ابوطالب) سخت ترین فشارهای روانی و معیشتی را تحمل کردند . (السیره النبویه ج ۲ ص ۲۸) گزارش های اندک دربارهٔ مساعدت های برخی از مکّیان با بنی هاشم را هرگز نمی توان نشانهٔ وضعیتِ عادیِ زندگیِ شعب نشینان دانست . زیرا شدتِ فشار به اندازه ای بود که آنها گاه ناگزیر به خوردنِ چیزی روی می آوردن که ماهیتِ غذائی نداشت . (السیره الحلبیه ج ۱ ص ۳۳۷) . حضرت محمد (ص) در روزگارِ زندگی در شعب نه قسمت کنندهٔ غنیمت بود و نه بازدارندهٔ ستم . از منظرِ عقلِ معاش و عافیتِ نگر ، جز درد و رنج ، نصیبِ مسلمانان نمی شد . در این موقعیت ، خردِ تحلیل گر هیچ امیدی به نجات از بن بستِ موجود و رسیدن به روزهای فلاحِ دورهٔ مدنی نمی یافت . سه سال بُرد باری در محلهٔ ای با کمترین امکانات ، گرسنگی

مداوم، ناامنی، بی اطلاع از حوادث پیرامونی مکه و . . . ،  
جز یقین و باور مسلمانان هیچ دلیلی نمی تواند داشته  
باشد. چنانچه بی تردید معلم و پیشوای این شکیبائی  
تاریخ ساز، خود در اوج یقین به بعثت خویش قرار داشت.  
او برخلاف دشنام های شرق شناسانی چون گلدزیهر  
یهودی، نه در بعثت خود تردید داشت و نه در توهّم فرو  
رفته بود. فشار حوادث، گرسنگی های پیاپی شرک،  
بیداری در شب برای پاسداری از جان رسول خدا (ص) و  
نگرانی و اضطراب شدید روحی، زندگی ابوطالب را - که  
عمرش از ۸۰ گذشته بود - تهدید می کرد و توانائیش را  
از میان برده بود؛ اما او هرگز از حمایت حضرت رسول  
(ص) دست برنداشت. پیر و شن بین بنی هاشم، حتی در  
آخرین لحظات و در بستر مرگ نیز هاشمیان را به حمایت  
از رسول امین سفارش می کرد. در تحلیل عقلانی رفتار  
ابوطالب، در دفاع سر سخنانه از پیامبر (ص)، باید گفت:  
بی تردید این کهنسال روشن بین به گفتار پیامبر (ص)  
ایمان داشت. زیرا خرد نمی تواند بپذیرد انسان عاقلی در  
دفاع از باورهائی که خود بدان پایبند نیست، چنین  
فداکاری نشان دهد. آیا هیچ انسان عاقل و پایبند به

عقیده ای می پذیرد تمام امکاناتش را در خدمت کسی قرار دهد که اندیشه نابودی عقاید و ارزش های او را در سر می پروراند ؟ حتی اگر به پندار برخی، ابوطالب را گرفتار تعصبات قومی بدانیم ، چگونه می توان پذیرفت مردی در دفاع از سخنان باطل برادر زاده اش چنان پیش رود که برای نجات جان وی فرزندش را در بستر او بخواباند !؟

حضرت محمد(ص) چهره به چهره سرد ابوطالب می نهد و می فرماید : " عمو جان ، خداوند پاداش نیکت دهد . سرپرست روزگار یتیمی ، مربی کودکی و یاور بزرگی ام بودی . " آیا این جملات جان سوز جز پیوند عمیق اعتقادی و همبستگی ایمانی ، تاب تفسیر دیگری دارد ؟"

(استاد محمد نصیری ، تاریخ تحلیلی صدر اسلام ، ۹۳ - ۹۵)

## مرحله چهارم (تصمیم بر قتل پیامبر)

دکتر شهیدی می نویسد : همینکه سرانِ قریش دانستند پایگاهی تازه برای نشرِ دعوتِ اسلام آماده شده است و مهمتر از آن ، اینکه مردم مدینه با پیغمبر پیمان جنگ بسته اند ، خطر را بیشتر احساس کردند . چه می ترسیدند پس از آن همه آزار که بدو و پیروان او رسانده اند وی در صدد انتقام برآید و بر فرض که قصدِ جنگ نکند باز هم برای آنان خطر بزرگی خواهد بود، زیرا یثرب بزرگترین شهرِ نزدیک به مکه بود . بازرگانانِ قریش برای فروشِ کالای خود بدانجا می رفتند و هر یک از ایشان در آن شهر مشتریانی داشت . اگر این شهر را از دست می دادند ، زیان اقتصادی بزرگی به آنان می رسید. برای رهائی از چنین شکست ناچار بودند پیمانهای قبيله ای را نادیده بگیرند و با کشتنِ محمد(ص) خود را آسوده سازند . اما کشتنِ او کاری آسان نبود ، چه بنی هاشم آرام نمی نشستند و این خونخواهی بین آنان

می ماند . برای یافتنِ راهی مناسب، در دارالندوه جلسه ای ترتیب دادند و سرانجام بدین نتیجه رسیدند که از هر قبیله ای جوانی آماده شود تا دسته جمعی به سر محمد بریزند ، و همه به یکباره شمشیرهای خود را بر او بزنند و او را بکشند. زیرا جنگ با همه تیره ها برای آنان مقدور نیست . ناچار به گرفتنِ خونبها راضی خواهند شد .

در آن شب که قریش می خواستند چنین توطئه ای را عملی کنند ، پیغمبر به فرمانِ خدا از مکه خارج شد و علی(ع) را در بستر خود خواباند و خود با ابوبکر بن ابی قُحافه عازمِ یثرب شد . سه روز در غاری نزدیکی مکه، که ثور نام داشت توقف کردند تا آنکه به دنبال او می گشتند نومید شدند ، سپس از بیراهه رو به یثرب نهادند.

(دکتر سید محمد شهیدی ، تاریخ تحلیلی اسلام ص ۵۹)

و نیز دکتر آیتی در اثر مشهورِ خویش تاریخ پیامبرِ اسلام می نویسد : چون رسول خدا از مکه رهسپار مدینه شد ، قُریش برای هر کس که رسول خدا را دستگیر کند و به



آنان باز گرداند " صد شتر " جایزه اعلام داشتند . رسول خدا شب دوشنبه چهارم ربیع الاول از غار " ثور " بیرون آمد و رهسپار مدینه گشت .

(دکتر آیتی ، پیامبر اسلام محمد ص )

### **علتِ مهاجرت به حبشه :**

قبل از هجرت به مدینه " چون رسول خدا دید که . . . اصحابِ بی پناهِش سخت گرفتار و در فشارند و نمی توانند از ایشان حمایت کند ، به آنان گفت : " کاش به کشورِ حَبْشه می رفتید ، چه در آنجا پادشاهی است که نزدِ وی بر کسی ستم نمی رود ، و آنجا سرزمینِ راستی است ، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد . " پس جمعی از مسلمانان که از فشار و آزارِ دشمن به ستوه آمده بودند ، رهسپارِ حَبْشه گشتند ، و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد . "

(دکتر آیتی ، تاریخ پیامبر اسلام محمد (ص) ، ص ۱۰۲)

و نیز دکتر آیتی به نقل از مورخینِ صدر اسلام تعداد مهاجرانِ مسلمان به حَبْشه را پانزده نفر ذکر نموده و

سپس اینگونه ادامه می دهد که : اینان ماهِ شعبان و رمضان را در حَبْشَه ماندند ، و سپس شنیدند که قُرَیشِ اسلام آورده اند و دیگر زحمتی برای مسلمانان مکه در کار نیست . پس در ماه شوال به مکه بازگشتند و نزدیک مکه خبر یافتند که اسلام اهل مکه دروغ بوده است و ناچار هر کدام به طور پنهانی یا در پناه کسی وارد مکه شدند ، و بیش از پیش به آزار و شکنجه عَشیرهٔ خویش گرفتار آمدند ، و رسول خدا دیگر بار آنان را اِذن داد تا به حَبْشَه هجرت نمایند .

(همان مأخذ ، ص ۱۰۴)

و مورخین نوشته اند که در مرحلهٔ دوم تعداد ۸۳ مرد و ۱۸ زن به کشور حَبْشَه مهاجرت نمودند و زندگی آرامی را در پناه پادشاه حبشه آغاز کردند.

## در مجلسِ نجاشی چه گذشت

چون قُریش از رفاه و آسودگیِ مهاجرانِ مسلمان در حبشه خبر یافتند بر آن شدند که دو مردِ نیرومند و شکیبا از قُریش نزدِ نجاشی فرستند تا مسلمانانِ مهاجر را از کشورِ حبشه براند و به مکه باز گرداند ، تا دستِ قُریش در شکنجه و آزارِ آنان باز شود . بدین منظور " عبدالله بن اُبی ربیعہ " و " عمروبن عاص بن وائل " را با هدیه هائی برایِ نجاشی و وزرای او فرستادند .

" ابوطالب " با خبر یافتن از کارِ قُریش اشعاری برایِ نجاشی فرستاد و او را بر نگهداری و پذیرائی و حمایت از مهاجرین ترغیب کرد .

( سیره النبی ، ج ۱ ، ص ۳۵۶-۳۵۷ . بحارالانوار ، ج ۱۸ ، ص ۴۱۸ )

" اُمّ سَلَمَه " می گوید : قریش به منظورِ بازگرداندنِ ما به مکه هدیه هائی برایِ نجاشی و هر یک از وزیرانِ وی با " عبدالله بن اُبی ربیعہ " و " عمروبن عاص " فرستادند ، و به آن دو گفتند که پیش از سخن گفتن با نجاشی هدایای وزیرانِ او را برسانید ، و سپس هدیه های خودِ نجاشی را تقدیم دارید ، و آنگاه از وی بخواهید که پیش

از سخن گفتن با مهاجران ، بدون چون و چرا آنان را به شما تسلیم کند . عبدالله و عمرو به حبشه آمدند و دستور قُریش را اجرا کردند و به هر یک از وزیرانِ وی ضمن تقدیم پیشکشیِ قُریش گفتند : که جوانانی بی خرد از ما ، که دینِ قوم خود را رها کرده و به کیشِ شما (مسیحیت) هم در نیامده و کیشِ نوساخته ای آورده اند که نه ما می شناسیم و نه شما ، به کشورِ شما آمده اند . و اکنون بزرگانِ قومشان ما را نزد شاه فرستاده اند تا آنان را به ما تسلیم دارید . هنگامی که ما با شاه سخن می گوئیم ، شما هم نظر موافق بدهید ، تا آنان را به ما تسلیم کند و با ایشان سخن نگوید ، چه قُریش خود ، اینان را نیک می شناسند و به کیشِ نکوهیدهشان داناترند . سپس هدایای نجاشی را تقدیم داشته و به وی گفتند : پادشاهها! جوانانی بی خرد از ما که کیشِ قومِ خود را رها کرده و به کیشِ تو هم در نیامده و دینی نوساخته آورده اند که نه ما می شناسیم و نه تو ، به کشورت پناه آورده اند ، و اکنون بزرگان قوم یعنی پدران و عموها و اشرافِ طایفه شان ما را نزد تو فرستاده اند ، تا اینان را به سوی آنان بازگردانی ،

چه آنها خود به کار اینان بینا تر و به کیشِ نکوهیده‌شان  
آشنا ترند .

عبدالله و عمرو بسیار نگران بودند که مبادا نجاشی سخنان  
مهاجران را نیز بشنود پس وزیران گفتند : پادشاه! راست  
می گویند ، قومشان بهتر از همه کس این مهاجران را  
می شناسند ، اینان را به همین دو نفر تسلیم کن تا آنان  
را به دیار و تبارشان باز گردانند . نجاشی سخت به خشم  
آمد و گفت : نه به خدا قسم ، آنان را تسلیم نمی کنم  
تا اکنون که به من پناه آورده و در کشور من آمده و  
مرا بر دیگران برگزیده اند ، آنان را فراخوانم و از گفتارِ  
این دو نفر پرسش کنم ، آنگاه اگر چنان که این دو  
می گویند باشند تسلیمشان کنم و به قومشان باز گردانم ،  
و اگر نه چنان باشد از ایشان حمایت کنم و تا در  
کشور من بمانند با آنان محبت و همراهی نمایم .

نجاشی اصحاب رسول خدا را فراخواند ، و آنها هم تصمیم  
گرفتند که هر چه پیش آید حقیقتِ دینِ اسلام را  
بی پرده بگویند . نجاشی در حالی که کشیش ها را فراهم  
ساخته بود تا پیرامون وی کتابهای دینی خود را گشوده

بودند ، رو به مهاجرانِ مسلمان کرده و گفت : این دینی که جدا از قوم خود آورده اید ، و نه کیش دیگر ملل جهان ، چیست ؟

جَعْفَر بن اَبی طالب سخن آغاز کرد و گفت : " پادشاهها! ما مردمی بودیم که در دورانِ جاهلیّت بتها را پرستش میکردیم، مُردار می خوردیم ، کارهای زشت انجام می دادیم ، قطعِ رَحِم می کردیم ، با همسایگان و هم پیمانانِ خود بدرفتاری می داشتیم ، نیرومندِ ما ناتوانِ ما را می خورد ، وضع ما همین بود ، تا خدا پیامبری از خودمان که نسب و راستی و امانت و پاکدامنی او را می شناسیم به سوی ما فرستاد ، و او هم ما را به خدا دعوت کرد تا او را به یگانگی بشناسیم و پرستش کنیم ، و سنگها و بتهایی را که خود و پدرانمان می پرستیده ایم رها کنیم ، و ما را به راستگوئی و امانت و صلّه رحم و نیکی با همسایه و هم پیمان و خود داری از حرام ها و خونریزی امر فرمود ، و از کارهای زشت و گفتار دروغ و خوردنِ مال یتیم و نسبتِ ناروا به زنانِ پاکدامن نهی کرد، و ما را فرمود تا : نماز بخوانیم و زکات بدهیم و روزه بگیریم - آنگاه جعفر احکام اسلام را برای نَجاشی

برشمرد- ما هم تصدیقش نمودیم و به وی ایمان آوردیم ، او را بر آنچه از طرف خدا آورد پیروی کردیم تا یگانه پرست شدیم و دیگر برای خدا شریکی قرار ندادیم ، و هر چه را بر ما حرام کرد حرام شمردیم ، و هر چه را بر ما حلال کرد حلال دانستیم ، پس قوم ما بر ما تاختند و ما را شکنجه دادند ، و به آزار ما پرداختند ، تا از عبادتِ خدا به عبادتِ بتها بازگردیم ، و کارهای پلیدی را که حلال می شمرده ایم حلال بشمریم ، پس چون ما را شکنجه کردند و بر ما ستم روا داشتند و سخت گرفتند و از دینمان جلوگیری کردند ، به کشور آمدیم و تو را بر دیگران برگزیدم ، و خواستیم تا در پناه تو باشیم و دگر بر ما ستم نشود ."

نجاشی گفت : از آنچه پیامبر شما از طرف خدا آورده است ، چیزی همراه داری ؟  
جعفر گفت : آری .

جعفر قسمتی از سوره " کهیعص " را تلاوت کرد ، و نجاشی با شنیدن آن گریست و کشیش های او نیز گریستند . آنگاه نجاشی رو به " عمرو " و " عبدالله " کرده گفت : این سخن و آنچه عیسی آورده است ، هر دو

از یک جا فرو آمده است . بروید که به خدا قسم : اینان را به شما تسلیم نمی کنم . چون " عمرو " و " عبدالله " از نزد وی رفتند ، " عمروبن عاص " گفت : به خدا فردا نزد نجاشی روم و کاری کنم که این جماعت را ریشه کن سازم .

" عبدالله " گفت : این کار را مکن ، چه اینان خویشان مايند ، هر چند با ما مخالفت کرده اند .

عمرو گفت : به خدا قسم : به وی خواهم گفت که : اینان می گویند : عیسی پسر بنده است .

فردا که شد " عمرو " نزد نجاشی رفت و گفت : پادشاهها! اینان درباره " عیسی " سخنی عظیم می گویند ، ایشان را بخواه و از آنچه درباره " عیسی " دارند پرسش کن .

نجاشی آنان را خواست و سخت برایشان دشوار آمد ، و پس از مشورت با یکدیگر تصمیم گرفتند تا هر چه پیش آید ، همانچه را خدا درباره " عیسی " گفته و رسول خدا خبر داده است بگویند ، و چون " نجاشی " پرسید که : درباره " عیسی " چه می گوئید ؟

جعفر بن ابی طالب گفت : عقیده ما درباره وی همان است که پیامبر ما گفته است : او بنده خدا ، و رسول او ، و روح



اوست که آن را به مریم ، دوشیزه پاکدامن ، إلقاء کرده است .

" نجاشی " پاره چوبی از زمین برداشت و گفت : به خدا قسم : عیسی بن مریم از آنچه گفتمی به اندازه این پاره چوب هم بالاتر نیست . وزیران او را شنیدن این سخن خوش نیامد ، و نجاشی گفت : هر چند شما را بد آید . آنگاه به مسلمانان گفت : بروید که شما درآمانید ، دوست ندارم که در مقابل کوهی از طلا یکی از شما را آزار دهم . هدیه های این دو را به آنان پس دهید که نیازی بدان ندارم . به خدا قسم که : خدا در باز دادن پادشاهی من به از من رشوه ای نگرفت تا من رشوه ای بگیرم ، و درباره من گوش به حرف مردم نداد تا من گوش به حرف آنها دهم .

" اُمّ سلمه " گفت : پس " عمرو " و " عبدالله " با هدایای پس داده شده به زشتی از نزد وی رفتند ، و ما در بهترین کشور و نزد بهترین پادشاهی اقامت گزیدیم .  
و به روایت دیگر : جعفر در آغاز سخن به نجاشی گفت :  
پادشاهها از اینان بپرس که آیا ما بردگان ایشانیم ؟

عمرو گفت : نه ، شما آزاد مردانی بزرگوارید .  
باز گفت : از اینان پرس که : آیا به ایشان بدهکاریم و  
برای مطالبه مال خویش آمده اند ؟  
عمرو گفت : نه ، بدهکار ما نیستند .  
جعفر گفت : آیا ایشان را به گردن ما خونهائی است و به  
منظور خونخواهی ، ما را تعقیب کرده اند ؟  
عمرو گفت : نه ، خونی به گردن اینان نیست ، و ما هم به  
خونخواهی نیامده ایم .

جعفر گفت : پس از ما چه می خواهید ؟  
عمرو رو کرد به پادشاه و گفت : کیش ما و پدران ما را  
رها کرده اند و خدایان ما را بد گفته اند ، و جوانان  
ما را گمراه کرده اند و جمعیت ما را پراکنده  
ساخته اند ، اینان را به ما بازگردان تا کار ما به سامان  
آید .

جعفر گفت : پادشاهها مخالفت دینی ما با ایشان به خاطر  
پیغمبری است که خدا در میان ما مبعوث کرده است ، و  
او ما را به رها کردن بتها و ترک بخت آزمائی دستور داده  
و به نماز و زکات امر فرموده ، و عدل و احسان و

نیکی با خویشاوندان را واجب ساخته است ، و کارهای زشت و ناپسند و زورگوئی را دوست نمی دارد .

نَجاشی گفت : خدا عیسی بن مریم را هم به همین امور برانگیخته است . سپس جَعْفَر بن اَبی طالب به درخواست نَجاشی به تلاوت سورهٔ مریم مشغول شد و چون به این آیه رسید " وَ هَزَىٰ اِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ تُساقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا . فَكُلْ وِ اشْرَبْ وِ قَرِّ عَيْنًا "

( سورهٔ مریم آیه ۲۶ و ۲۷ )

(یعنی : بکش به سوی خود تنهٔ درختِ خرما را که فرو میریزاند بر تو رُطْبِ تازه چیده . پس بخور و بیاشام و روشن باشد چشمِ تو .)

نَجاشی گریست و گفت : به خدا قسم این سخن حق است. دیگر بار عمرو گفت : پادشاهها! این مرد دین ما را رها کرده است ، او را به ما تسلیم کن تا به کشور خویش بازگردانیم . نَجاشی دستِ خویش را بلند کرد و به روی عمرو نواخت و گفت : به خدا قسم اگر از وی بد گوئی کنی تو را می کشم .

(دکتر آیتی ، تاریخ پیامبر اسلام محمد (ص) ، ص ۱۱۵ تا ۱۱۸)

به روایت یعقوبی : افراد قریش قصد کشتن رسول خدا کردند و تصمیم آنان قطعی شد . چون خبر به ابوطالب رسید ، گفت : " به خدا قسم : تا روزی که مرا به خاک نسپرده اند هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت ، به منظور خیر خواهی و هدایت مرا دعوت کردی ، و بی شک راست گفתי و در دعوت خویش امانت داشتی ، دینی را عرضه کردی که آن را از بهترین ادیان مردم دانسته ام ."

چون قریش دانستند که نمی توانند رسول خدا را بکشند ، و یقین کردند که ابوطالب او را تسلیم نخواهد کرد ، و اشعار ابوطالب به گوش آنها رسید ، نامه مهر گسل ستمگرانه را نوشتند که با احدی از " بنی هاشم " خرید و فروش و ازدواج و داد و ستد نکنند مگر آن که محمد را تسلیم کنند تا او را بکشند ، و بر این مضمون هم پیمان و هم عهد شدند ، و هشتاد مهر بر آن زدند.

**ب : از مَنظَرِ قرآن**

در جای جای قرآن کریم به بسیاری از تهمتها و نسبتهای ناروایی که به حضرت محمد (ص) از جانب مشرکین و مخالفین ، اظهار گردید، اشارات زیادی شده است که به ذکر چند نمونه آن بسنده می شود:

۱- ضالّه : نعوذ بالله می گفتند محمد (ص) ضالّه و گمراه است که خداوند این اتهام را در قرآن کریم نفی فرمودند چنانچه در سوره نجم، آیات ۱ تا ۴ می فرمایند : " و النّجم اذا هوى ، ما ضلّ صاحبکم و ما عوى ، و ما ينطق عن الهوى ، ان هو الا وحى يوحى . "

در این آیات خداوند به یکی از موجودات زیبای خویش یعنی ستاره قسم خورده و می فرماید : که یار و همنشین شما ( محمد (ص) ) گمراه نشد و به راه باطل نرفت ، و بر حسب هوای نفس خویش نطق نمی کند و آنچه می گوید وحی الهی است.

لازم به ذکر است که دیگر امت ها نیز چنین تهمت هائی را به پیامبران عظیم الشان خویش زده اند به عنوان مثال خداوند در قرآن کریم از زبان قوم نوح ذکر می نماید که قوم مذکور خطاب به نوح چنین گفتند : " انا لَنرىک فى

ضَلَالٍ مُّبِينٍ" (اعراف ۶۰) یعنی: (ای نوح) همانا ما ترا در گمراهی و ضلالتی آشکار می بینیم .

۲- **مفتری و دروغگو** : از دیگر اتهامات وارده بر پیامبر

اکرم (ص) یکی این بود که کفار و مشرکین می گفتند : مطالبی را که محمد(ص) به خدا نسبت می دهد ، در واقع سخنانِ خودش می باشد و محمد (ص) به خدا افترا می بندد. این اتهام مشرکین از جمله در سُور و آیات ذیل واضحاً منعکس شده است : ( شوری ۲۴ ، مائده ۱۵۰ ، انعام ۹۲ ، فاطر ۴ ، ص ۵ ، صف ۷ ، حاقه ۴۲ )

چنانچه در سورهٔ اخیر، در جوابِ کفار و مخالفین می فرماید: "وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ" (حاقه ۴۲ - ۴۶)

یعنی : اگر محمد (ص) پاره ای سخنان را به ما دروغ ببندد هر آینه بگیریم او را به قدرتِ خود و سپس ببریم رگِ حیاتش را . پس نیست از شما هیچ کس که از او منعِ هلاکت کنند .

(و نیز خداوند در سورهٔ فرقان آیه ۴ و هود آیه ۱۳ این تهمت را مردود می شمارد.)

۳- **مجنون** (که به معنی جن زده و دیوانه است) و چنین تهمتِ ناروایی را که بدونِ استثنا و به شهادتِ قرآن کریم به همهٔ پیامبران در اعصارِ گذشته وارد آوردند، پیامبرِ اکرم (ص) را نیز بیش از پیش با این اتهامات ناشایست آزرده‌اند (سوره مؤمنون ۶۷، سبا ۸، حجر ۵، اعراف ۱۸۴، دخان ۱۴، ذاریات ۳۸ و ۵۲، قمر ۹، طور ۲۸، تکویر ۲۳ و قلم ۵۰). و در سورهٔ اخیر خداوند در رد و نفی این تهمت، خطاب به رسولِ گرامی می‌فرماید: "قسم به قلم و آنچه نوشته می‌شود که تو دیوانه نیستی، بلکه دارای خُلُقِ نیکو و سلامتِ کاملِ عقلی می‌باشی. (سوره قلم ۱ تا ۴) و در ادامه می‌فرمایند: پس به زودی می‌بینی و می‌بینند که کدام یک از شما (دیوانه یا) فریب خورده‌اید. (مضمون آیات ۶ و ۵، قلم) و نیز خداوند در جواب مخالفین می‌فرماید که: یار و همنشین شما دیوانه نیست، نیست او مگر ترساننده (و خبر دهنده) برای شما پیش از عذابِ سختِ آخرت (سبا-۴۶، تکویر- (۲۱)

۴- **کاهن و پیشگو:** کهنه به مردانی اطلاق می شد که در مصرِ قدیم و نیز در نزد یهودیان و مسیحیان به غیب گویی مشهور بوده و معتقد بودند که این کاهنان در اثر تماس با اجنه و فرشتگان قادرند اخباری را از گذشته و آینده از آنان اخذ نموده به مردم ارائه دهند. البته شکی نبوده و نیست که این نوع اعتقادات در اثر عدم آگاهی مردم و نیز سوء استفاده از سادگی آنان در مسیر عوام فریبی صورت می گرفت و می بینیم که امروزه نیز به صورت گوناگون در کشور هایی که مردمش دچار ضعف فرهنگی و بینش نا صحیح می باشند بیش از پیش در جریان است. غرض این است که بزرگانِ عرب چنین امورِ موهومه ای را به پیغمبر اکرم نیز نسبت می دادند تا بدین وسیله در نزد مردم، از مقامِ والای آن حضرت که مقامِ نبوت و رسالت بود بکاهند، لذا خداوند به ردّ این اتهام در سوره "حاقه" آیه ۴۱ و سوره "طور" آیه ۲۸ پرداخته و می فرمایند: که محمد (ص) از طریق کهنانت با عالم بالا در تماس نیست بلکه خداوند او را به نزول آیات از طریق وحی ممتاز کرده است.



۵- شاعر: و این اتهام در سوره "انبیا" آیه ۵ و "طور" آیه ۲۹ مذکور است. منظورِ مشرکین از ذکرِ این نسبت آن بود که می گفتند آنچه از لسان محمد(ص) خارج می شود خیالات و تصورات شاعرانه است چه که بسیاری از آیاتِ قرآن، حالتِ موزون داشته و شعرگونه است نظیر سوره "شمس": **والشمسِ و ضحیها . والقمرِ اذا تلیها . والنهارِ اذا جلیها . واللیلِ اذا یغشیها .**

(قسم به آفتاب و چاشتگاه آن ، و قسم به ما چون از پی درآیدش ، و روز چون جلا دهدش ، و قسم به شب چون فرو پوشدش.)

خداوند در بسیاری از آیاتِ قرآنیهِ اعلام فرمودند که آنچه محمد(ص) می گوید وحیِ الهی است نه تصورات و تفکراتِ شاعرانه. نظیرِ سوره الحاقه آیه ۴۱ و یاسین ۶۹ .

-شاعرِ مجنون : گاهی مشرکین و کفار آن حضرت را شاعری مجنون (جن زده) می نامیدند و می گفتند : **"أینا لتارکوا آلہتنا لشاعرِ مجنون"** یعنی آیا ما خدایانِ خود را ترک کنیم برای شاعری

دیوانه (صافات-۳۵) و می گفتند: از آنجا که این شاعر نمی تواند در یک قطعه (یا سوره) با اوزان و قوافی واحد و متناسب، شعر بسراید دلیل بر جنونِ اوست. چون در حینِ سرودنِ شعر ناگهان قالبِ شعر را عوض نموده و وزن و قافیه ای متفاوت با آیاتِ قبل می آورد. و از این مسئله نتیجه می گرفتند که محمد(ص) شاعری دیوانه است. اگر چه در بسیاری از سوره ها تغییر قوافی و سوره ها به چشم می خورد، ولی برای توضیح بیشترِ نظریاتِ مخالفین، به درج یک سوره کوتاه اکتفا می نماییم: "بسم الله الرحمن الرحيم . اَلَمْ نَشْرَحْ صَدْرَكَ . و وَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ . اَلَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ . و رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ . فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا . اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا . فَاِذَا فَرَغْتَ فَانصَب . و اِلَى رَبِّكَ فَارْغَب .

همان طور که ملاحظه فرمودید ۴ آیه اول با وزن و قافیه ای متفاوت با ۴ آیه بعدی نازل گردیده است. و در چهار آیه اخیر نیز، دو آیه اول با دو آیه بعدی متفاوت الوزن و القافیه اند. همچنین در بعضی از سوره نیز آیات الهیه هم به صورت موزون و هم در غالب منثور نازل شده است.

و در نهایت ، خداوند چنین نسبتی را از فرستادهٔ خویش  
نفی نموده و می فرماید : " وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَ مَا  
يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُّبِينٌ " (یس-۷۰)  
یعنی : ما نیاموختیم او را شعر و نسزد مر او را ، نیست آن  
مگر پندی و قرآنی واضح .

۶ - مَسْحُور : می گفتند محمد (ص) اسیرِ سحر و جادو  
شده است . (ص ۲۱۶) چنانچه مشرکین خطاب به کسانی  
که به آن حضرت ایمان آوردند اعتراض نموده و  
می گفتند : " إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا " (فرقان ۸)  
یعنی شما پیروی نمی کنید مگر از یک مردِ سحر شده و  
یا جادو زده ) و خداوند در آیاتِ بسیاری، کلیهٔ اتهامات و  
نسبت های ناشایسته را که از طرفِ بزرگانِ قُریش و نیز  
علمای یهود و نصاری میانِ مردم جهت مخدوش نمودنِ  
آذهان ، منتشر می شد رد نمود. از جمله اعلان فرمودند  
که محمد(ص) برای شما رسولی روشنگر و هادی بوده و  
دارای خلقی عظیم و نیکوست .

(ذُحان ۱۳ ، نحل ۱۳ ، فتح ۲۸ ، قلم ۴)

۷- **ساحر** : همچنین مشرکین می گفتند که محمد(ص) خود نیز ساحر و جادوگر است. چنانچه خداوند در چند آیه از قرآن کریم بدان اشاره فرمودند به عنوان مثال در سوره "یونس" آیه ۳ می فرمایند: **"قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ مُّبِينٌ"** (کافران گفتند که محمد(ص) سحر کننده ای آشکار است.) و نیز در سوره "ص" آیه ۲ می فرمایند: **"قَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ"** (کافران گفتند که محمد(ص) جادوگری دروغگو است.) و این چنین نسبتی را طبق سنت و روش آدمیان، در هر عصری به همه پیامبران وارد می آوردند. (مؤمنون-۲۴ ، ذاریات-۳۸ و ۵۲ ، انبیا-۵)

۸- **مَعْلَمٍ مَجْنُونٍ** : مخالفین می گفتند که محمد آموخته هایش از دیگران است یعنی او دیوانه ای است که کسی به او تعلیم می دهد(سلمان فارسی) و یا منظور کفار این بود که محمد(ص) مربی و معلمی داشت که به او درس جنون و دیوانگی می داد . . . **"وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَجْنُونٌ"** (سوره دُخان ، آیه ۱۴)

و نیز دربارهٔ این اتهام و ردّ آن در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۰۵ چنین آمده است: "و لَقَدْ أَنهَم يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ" (مضمون آیه: می دانیم که ایشان (کفار) می گویند محمد را یک فرد عجمی درس می دهد در حالی که این قرآن به زبان عربی نازل شده است.)

۹- اعتراض به جنبه ی بشری پیامبر: یکی دیگر از ایرادات و اعتراضاتی که در طول تاریخ ادیان از جانب مخالفین و معاندین اظهار می شد، جنبه های بشری پیامبران بود که خداوند در قرآن کریم به آن اشاره فرموده اند. (هود/۲۹ ، مؤمنون/۲۲ و ۳۱ ، قمر/۲۲ ، ابراهیم/۹، یس/۱۴)

در سوره ی "شعرا" آیه ۱۵۴ قول کفار را ذکر نموده که می گفتند: "مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا". "نیستی تو مگر انسانی مثل ما(یعنی امتیازی بر ما نداری) و نیز در سوره ی "فرقان" آیه ۶ می فرمایند: و گفتند کفار چیست این پیغمبر را و چه بود که دعوی رسالت کند او که می خورد طعام را و راه می رود در بازار ها. چرا

فرستاده نشد به سوی او فرشته ای تا باشد با او بیم کننده  
یا اینکه انداخته نشد به سوی او گنجی یا باشد از برای او  
باغی که بخورد از ثمر های آن ... "

خداوند در جواب کفار خطاب به رسول اکرم می فرماید:  
"و نفرستادیم پیش از تو از پیامبران مگر اینکه ایشان هر  
آینه می خوردند طعام را و می رفتند در بازار ها و بعضی  
از شما را برای بعضی دیگر آزمایش نمودیم که آیا صبر  
می کنید و هست پروردگار تو بینا."

**۱۰- تمسخر و استهزاء :** از خصوصیات و عادات کفار و  
مخالفین در هر ظهور، یکی آن بود که پیام آوران صلح و  
عدالت و رسولان آزادی و حرّیت را مورد تمسخر و  
استهزاء قرار داده و با کلامی توهین آمیز سعی در  
بی ارزش نمودن شأن و مقامشان و نیز کوچک شمردن  
اهداف و مقاصدشان می نمودند. در این مورد نیز آیات  
فراوانی در قرآن کریم و مطالب زیادی در متون اسلامی  
موجود است که در این قسمت به ذکر ترجمه ی چند آیه  
از قرآن کریم اکتفا می شود.

در سوره ی "رعد" آیه ۳۲ می فرمایند: "و به تحقیق استهزاء کرده شدند رسولانی که پیش از تو بودند پس مهلت دادم آن کسانی را که کافر شدند ، سپس گرفتم ایشان را به عقوبت." و نیز در سوره "مؤمن" آیه ۸۳ می فرمایند: " پس چون آمد ایشان را پیامبران با معجزه ها شاد بودند به آنچه نزد ایشان بود از دانش و فرود آمد و گرفت ایشان را جزای آنچه به آن استهزاء می کردند. "

سپس خطاب به حبیب خود محمد (ص) می فرمایند: "و چون ببینند تو را آن کسانی که کافر شدند فرا نگیرند مگر به استهزاء یعنی به استهزاء تو را پیامبر می خوانند و به یکدیگر می گویند آیا این است آن کسی که یاد می کند خدایان شما را به بدی و مزمت می کند آنها را. "

برای اطلاع بیشتر به سوره ها و آیات زیر مراجعه نمایید:

(هود/۳۸ ، بقره/۱۳ و ۱۴ ، نساء/۱۴۰ ، توبه/۶۳ ، مؤمن/۸۳ ، جائیه/۳۳ ، کهف/۵۵ ، یس/۲۹ ، حجر/۹۴)

( تاریخ پیامبر اسلام محمد (ص) ، ص ۱۲۲ )

## رفتار پیامبر(ص) در مقابل مخالفین و

### معاندین

حال ببینیم پیامبر رحمت زمانی که به قدرت رسید بالاخص پس از فتح مکه که بیش از هر وقت دیگری قدرتمند بوده و ده هزار اصحاب جان نثار در خدمتش بودند در مقابل مخالفین و مشرکینی که نزدیک به بیست سال آن حضرت و مؤمنینِ مظلوم را مورد آزار و شکنجه روحی و جسمی قرار داده بودند چه کرد و چه عکس‌العملی از خود نشان داد. دکتر شهیدی به نقل از سیره ابن هاشم می‌نویسد: " ابن هاشم از ابن اسحاق روایت می‌کند که سعد بن عباده رئیس تیره خزرج، چون به مکه (روز فتح مکه) درآمد گفت: امروز روز کشتار است! امروز روز درهم شکسته شدن حرمت است. سعد به گمان خود می‌خواست از قریش یا از تیره ادنانی انتقام بگیرد و دادِ یثرب و مردم آن را از قریش و مکه بستاند. برای اینکه این توهم در ذهن مسلمانان جای نگیرد و فتح اسلامی را به حساب کینه توزی قبیله ای



نگذارند پیغمبر(ص) علی را فرستاد و بدو گفت پرچم را از سعد بگیر (و بگو) که امروز روز رحمت است . بین مسلمانان و مردم مکه جز چند درگیری مختصر رخ نداد . رفتاری که پیغمبر با مردم مکه کرد سَمَاحَتِ اسلام و بزرگواری پیغمبر این دین را در دیده مخالفان آشکار ساخت . قُریش که مدت ۲۰ سال از هیچ آزاری نسبت به محمد و پیروان او دریغ نکرده بودند از کیفر می ترسیدند و چون از او شنیدند که در پاسخ آنان گفت : همه شما را آزاد کردم ؛ از همان روز به جای آنکه با اسلام بجنگند مصمم شدند به نام اسلام با نامسلمانان جنگ کنند . "

(دکتر شهیدی ، تاریخ تحلیلی اسلام ص ۹۵)

همچنین استاد مطهری می گوید : « ببینید راجع به خصوص کُفَّارِ قُریش قرآن چه دستوری می دهد؟ اینها الدَّالْخِصَامِ پیغمبر و کسانی بودند که نه تنها مُشْرِک و بت پرست و دشمن بودند بلکه حدود بیست سال با پیغمبر جنگیده بودند و از هیچ کاری که از آنها ساخته باشد کوتاهی نکرده بودند . عموی پیغمبر را همین ها کشتند ، عزیزان پیغمبر را اینها کشتند ، در دوره مکه چقدر

پیغمبر و اصحاب و عزیزان او را زجر دادند؟ دندانِ پیغمبر را همین ها شکستند ، پیشانیِ پیغمبر را همین ها شکستند ، و دیگر کاری نبود که نکنند . ولی آن اواخر ، دورهٔ فتحِ مکه می رسد . سورهٔ مائده آخرین سوره ای است که بر پیغمبر نازل شده . بقایائی از دشمن باقی مانده ولی دیگر قدرت ، دستِ مسلمین است . در این سوره می فرمایند : یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا . . . و لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ .

خلاصهٔ مضمون این است : ای اهلِ ایمان ما می دانیم دل‌های شما از اینها پر از عقده و ناراحتی است ، شما از اینها خیلی ناراحتی و رنج دیدید ، ولی مبدا آن ناراحتی ها سبب شود که حتی دربارهٔ این دشمن ها از حدِّ عدالت خارج شوید . «

(مرتضی مطهری ، سیری در سیرهٔ نبوی ، ص ۸۵)

## مصائبِ مهدیِ موعود(ع)

شنیدن ندائی از آسمان

برای درک هر چه بیشتر مصائب و بلايایِ وارده بر حضرت

مهدی موعود(ع) بدو لازم است به بیان و بررسی یکی از اعتقادات شیعیان که به عقیده آنها این مطلب از علائم مهمه ظهور محسوب می شود پرداخته و صحت و سقم آن را با استناد و شواهدی چند از کتب و متون اسلامی اثبات نمائیم.

در کتاب مهدی موعود (بحارالانوار جلد ۱۳) از حضرت رضا (ع) نقل شده است که در ارتباط با علائم ظهور از جمله فرموده اند : " سه صدا از آسمان شنیده می شود. **صدای اول** این است : " **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** " یعنی آگاه باشید، خدا مردمِ ستمگر را لعنت می کند. **صدای دوم** می گوید : " ای اهل ایمان روز رستاخیز نزدیک است. " و در **صدای سوم** شخصی را در سمت خورشید می بینند که می گوید : " این امیرالمؤمنین است که برای کشتن بیدادگران حمله می آورد. " در روایت **خُمیری** می گوید : " در صدای سوم شخصی از نزدیک خورشید دیده می شود که می گوید : خداوند فلانی را فرستاد سخنان او را بشنوید و از وی پیروی کنید. . "

و در همین صفحه از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرموده اند: " گوینده ای از آسمان در اول روز صدا می زند : آگاه باشید که حق در پیروی علی و شیعیان اوست. آنگاه شیطان در آخر همان روز صدا می زند آگاه باشید که حق در پیروی عثمان و پیروان اوست ، و در آن موقع اهل باطل دچار تردید می شوند. این همان پیکار همیشگی میان حق و باطل است که اگر قرار باشد چنین اموری به ظاهر تعبیر شود، وقوع آن امری غریب و خلاف منطق و سنت الهی می باشد.

و هم در آن کتاب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت : گوینده ای از آسمان قائم را به نام ، صدا می زند به طوریکه مردم ما بین مشرق و مغرب ، آن را می شنوند و از وحشت آن هر کس به خواب رفته بیدار شده می ایستد و هر کس ایستاده روی زمین می نشیند و هر کس نشسته بر می خیزد و آن صدای جبرئیل امین است."

(مهدی موعود(بحار ج ۱۳) ، ترجمه علی دوانی ، چاپ ۲۹ ، ص ۱۰۷۸)

و نیز در همین کتاب از حضرت صادق (ع) نقل شده است که آن حضرت از پدرشان امام محمد باقر (ع) چنین

شنیدند که می گفت : " هیچ کس در آن روز باقی نمی ماند جز اینکه گردنش در برابر این علامت (شنیدن صدا) خم می شود. اهل زمین وقتی شنیدند که صدائی از آسمان می آید و می گوید آگاه باشید که حق در پیروی علی بن ابی طالب و شیعیان اوست، ایمان می آورند. (همان مأخذ ص ۱۰۸۱)

و ابو بصیر نیز از حضرت امام محمد باقر (ع) روایت نموده که فرمودند : " گوینده ای از آسمان نام قائم را می برد به طوری که از مشرق تا مغرب آن را می شنوند . . . (آنگونه که) دختران پرده نشین نیز آن را می شنوند و پدر و برادر خود را تشویق به بیرون آمدن می کنند." (همان مأخذ/۱۰۱۰)

عقل و منطق به ما می گوید که اگر چنین احادیثی صحیح و درست باشد و یا در صورتِ صحت ، به ظاهر معنی شود شکی نیست که آدمیان در زمانِ ظهور می بایست از مشاهدهٔ چنین واقعهٔ عظیمی و معجزهٔ غریبی (که از هیچ یک از انبیا و اولیای الهی دیده و

شنیده نشده و در تاریخ ادیان و شرح احوال پیامبران نیز سخنی ثبت نگشته است) در مقابل آن فرستاده آسمانی خاضع شده و سر تسلیم فرود آورند. تازه اگر خداوند برخلاف سنت خویش در گذشته دست به چنین اموری در زمان قائم موعود بزنند با وقوع آن حادثه از طرفی تفکر و اندیشه و منطق و از طرفی دیگر مسئله تحقیق و جستجو جهت درک و شناسائی موعود منتظر منتفی می شود و در این صورت فرد مؤمن ، متقی و صادق هیچ تفاوتی با فرد منکر و شرور و کاذب نخواهد داشت و همه آدمیان بی آنکه در مقابل ظهور جدید مقاومت و اعتراض نمایند یا بر آن حضرت و پیروانش آزاری روا دارند، مؤمن شده و جزو پیروان جانفشان ایشان قرار می گیرند. در صورتی که بسیاری از آیات قرآنی و احادیث معتبره ای که مورد تصدیق علمای شیعه می باشد نشان دهنده این حقیقت است که قائم موعود همانند هر فرستاده دیگری در معرض انواع و اقسام مصائب و بلاها و غربت و سجن و تبعید قرار گرفته و حتی بیش از هر مظهر امری ، مورد انکار و بی مهری مردمان و بالخصوص مسلمین قرار می گیرد و این ، سنت و روش ناس در آغاز هر ظهوری

بوده و خواهد بود. لذا برای روشن شدن مطلب ابتدا به نقل آیاتی چند از قرآن کریم که به طور مطلق شامل همه فرستادگان آسمانی می شود پرداخته و سپس به ذکر احادیثی چند که در ارتباط با مصائب و بلاهای وارده بر حضرت مهدی موعود (ع) روایت شده اقدام می نمائیم. لازم به ذکر است که ترجمه فارسی آیات ذیل (۷ آیه اول) از کتاب "طبقات آیات" تألیف و ترجمه دانشمند محترم و فاضل ارجمند جناب آقای خلیل صبری انتخاب شده است:

- سورة آل عمران آیه ۱۸۴ : " ای محمد اگر مردم ترا تکذیب کردند متأثر مباش زیرا قبل از تو پیغمبرانی را هم که آیات روشن و زبور و سایر کتب آسمانی را آوردند تکذیب نمودند."

- زخرف/۶ تا ۸ : " ما برای هدایت ملل و اقوام گذشته چه پیغمبرانی فرستادیم اما هیچ پیغمبری بر آنها نازل نشد مگر آنکه او را مسخره و استهزاء کردند."

- حج/۴۲ تا ۴۴ : " ای محمد این مردم ترا تکذیب می کنند متأثر مباش زیرا پیش از تو اینها هم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و شعیب و بنی اسرائیل -

همه ، پیغمبرانِ خود را تکذیب کردند البته من مدتی به آنان مهلت دادم بعد آنها را بعقوبت گرفتم - مؤاخذه من چقدر سخت و دشوار است. "

- انعام/۳۳ : " ما می دانیم گفتارِ کافران ترا مُتأثر میکند اهمّیت ندارد اینها تنها ترا تکذیب نکردند بلکه مردمِ ستمکار ، تمامِ آیاتِ خدا را تکذیب و انکار میکنند. "

- یونس/۳۶ : " اکثرِ این مردم فقط از خیالِ باطل و موهومات و احساسات خود پیروی می کنند و خیالاتِ موهوم کسی را از حق بی نیاز نمی کند - خدا به تمامِ افعالِ این مردم آگاه است. "

- فرقان/۴۴ : " تو خیال می کنی اکثرِ این مردم گوشِ شنوا دارند و تعقل می کنند؟ - خیر اینها مانند حیوانات هستند بلکه از حیواناتِ چهارپا گمراه تر و نادان ترند. "

- یس/۴۵ و ۴۶ : " هیچ وقت نشد آیتی از جانبِ خدا نازل شود مگر آنکه بشرِ نادان از آن دوری جُست.:

و ذکرِ سه آیهٔ دیگر:

- مؤمنون/۴۵ : " ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ رَسُولُهَا كَذَّبُوهُ " (هر گاه بر هر امتی رسولِ الهی فرستاده شد آن امت او را تکذیب نمودند.)



- فرقان/۳۳: " كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِينَ . . ." (همچنین برای هر پیغمبری از گناهکاران امتش دشمنانی ایجاد کردیم . . .)

- مؤمن/۵: " وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ ." (و قصد کردند هر امتی به رسولشان که بگیرند او را و مجادله کردند به باطل تا بپوشانند بوسیله آن حق را ...)

البته اینها ، تنها چند نمونه از صدها آیه ایست که در قرآن کریم جهت عبرت آیندگان نازل شده است. حال از زبان ائمه می گوئیم که مردم عصر قائم در زمان ظهور می بایست از چه وضعی و از چه صفاتی برخوردار باشند و سپس پردازیم به اینکه از دیدگاه احادیث چه مصیباتی بر آن حضرت و اصحاب او وارد می شود و دشمنان و مخالفان اصلی آن حضرت را چه کسانی ذکر کرده اند و چه عواملی در زمان ظهور هر یک از فرستادگان حق موجب بروز آنهمه اختلافات و درگیریها می شود. و مطالبی دیگر از این قبیل از متون اسلامی مذکور خواهد شد . و هدف از ذکر هر یک از مواضع مطروحه این است که ثابت شود که نه تنها اکثر مردم در زمان ظهور قائم

موعود ایمان نمی آورند بلکه غالبِ ناس بر علیه آن  
حضرت سر به مخالفت بر خواهند داشت.

## ۱- نشانه های ظهور

حضرت علی (ع) صفات و خصوصیات اخلاقی مردم را در زمان ظهور اینگونه توصیف و تعریف می فرمایند: ( کتاب " ویژگیهای امام زمان " تألیف آیه الله سید محمد تقی موسوی اصفهانی ص ۲۰۲-۲۰۱) :

"هر گاه مردم نماز را بمیرانند، و امانت را خیانت کنند و دروغ را جایز بشمارند، ربا بخورند، رشوه بگیرند، ساختمان ها را محکم بسازند، دین را به دنیا بفروشند، سفیهان را به کارها بگمارند، با زنان مشورت کنند، رَحِمِ ها را قطع نمایند، دنبال هوس بروند، و خونریزی را آسان و سبک شمارند، علم (یا عدل) ضعیف شود و ظلم افتخار باشد، أَمْرًا فَاجِرًا، وَزْرًا سَتْمِغْرًا، كِدْخِدَايَانِ خَائِنًا، قِرْآنِ خَوَانَانِ فَاسِقٍ گرددند؛ شهادت دروغ رایج و زنا و تهمت و گناه و طغیان عَلَنی شود. . موعود نزدیک شود، از روی حرص دنیا زن ها در تجارت با شوهرانشان مشارکت کنند، صدای بی دین ها بلند گردد و به آنها گوش فرا داده شود، بدترین افرادِ هر قومی سرپرست

آن ها بشود، و افرادِ فاجر - از ترسِ اذیت آن ها -  
تقیّه کنند... کارِ دنیا را بر کارِ آخرت ترجیح دهند  
و بر دل های گِرج صفت ، لباسِ میش پوشانند ؛  
دل هایشان از مردار ، گندیده تر و از صبر تلخ تر  
باشد، پس در آن هنگام ، زود، زود! و شتاب، شتاب!  
در آن روز بهترین جاها بیت المقدس باشد که  
زمانی بر مردم فرا می رسد که هر کدام تمناً  
می کنند از ساکنان آن باشند."

با اندکی دقت و توجه به سخنان حضرت علی (ع) درباره  
نشانه های ظهور خواهیم گفت که محال است مردمی با  
این همه عاداتِ مضرّه ، اخلاقِ مذمومه و اعمالِ مردوده  
قادر باشند که به آن حضرت ایمان آورده و در رکابِ  
مهدی موعود (ع) به ایثار و جانفشانی مبادرت ورزند جز  
تعداد اندک. چگونه می شود کسانی که به فرموده آن  
حضرت تمامِ همّ و غمشان مشغولیت به امورِ دنیوی و  
پیروی از هواهای نفسانی و کسبِ لذایذِ ظاهری است،  
جزء یارانِ با وفا و اصحابِ خالص و با صفای آن حضرت  
قرار گیرند.

سعدی می گوید :

" تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون

کجا به کویِ حقیقت گذر توانی کرد. "

این است که خداوند برای وصولِ انسان به مقامِ ایمان و ایقان ، شرایطی قائل شدند که مهمترین آن این است که شخص مجاهد باید صالح و درستکار بوده و از مقامِ تقوی و پرهیزگاری بهره کافی داشته باشد. چنانچه در قرآن کریم ( سوره اعراف/۳۵) می فرمایند: " یا بَنی آدَمِ اِمَّا یَأْتِیَنَّهُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیَاتِی فَمَنْ اَتَّقِی وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَا لَا هُمْ یَحْزَنُونَ " (یعنی ای فرزندانِ آدم البته خواهند آمد شما را رسولانی از جنسِ خودتان. خواهند خواند بر شما آیاتِ مرا. پس کسی که پرهیزگار و صالح باشد پس ترسی بر آنها نیست و ایشان محزون نمی شوند.)

(سوره اعراف / ۳۵)

حال به ذکرِ دلایلِ دیگری از متون اسلامی و روایات و احادیث می پردازیم تا بیش از پیش بر همگان معلوم شود که قائم موعود بر حسبِ خواسته های مسلمین ظاهر

نمی شود چه که مردم از زبان آن حضرت سخنانی خواهند شنید که برایشان قابل هضم نخواهد بود. چنانچه حضرت صادق (ع) در این باره می فرماید: " إِنَّهُ . . . يُحَدِّثُكُمْ بِحَدِيثٍ لَا يَحْتَمِلُونَهُ " (یعنی همانا او(قائم موعود) سخن می گوید با شما به گفتاری که احدی حمل نمی کند او را)

(نقل از کتاب " نشانه های ظهور او( تألیف حاج شیخ محمد خادمی شیرازی ص ۱۶۷)

و نیز بزنتی از ابی الحسن علیه السلام روایت نمود که فرمود: این امر به میل و اراده مردم واقع نخواهد شد، جز این نیست که امر و قضاء خدا می باشد.

(نقل از کتاب "مفتاح باب الابواب" تألیف میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله تبریزی، ص ۵۱)

و به همین دلیل آن حضرت را انکار می کنند. چنانچه در همین کتاب آمده است که: " و از آن جمله حدیثی است از ابی بصیر که از ابی عبدالله (ع) روایت نمود که فرمود: شأن چنین است که وقتی قائم خروج می کند مردم او را انکار می کنند . . . " (همان مأخذ/۵۱)

و در قرآن کریم نیز یکی از علل تکذیب انبیاء و اولیای

الهی و نیز ادبیت و آزارشان از طرف گروه های مختلف این است که می فرمایند: " أَفَكَلَّمَا جَاءَكُم رَسولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمُ السَّتْكَبَرْتُمْ فَفَرِيقٌ كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقٌ تَقْتُلُون." در این آیه خداوند خطاب به منکرین و مخالفین می فرماید: آیا هر گاه آمد شما را رسولی به غیر از هوای نفستان ، سرکشی کردید، پس گروهی را تکذیب نمودید و گروهی از آنان را به قتل می رساندید. (بقره/۸۱)

البته عوامل مهمه دیگری نیز نظیر تقلید ، عدم آگاهی صحیح ، عدم تحقیق و تفحص و عدم رعایت انصاف در میان است که انشاءالله در دفتری دیگر بدان خواهیم پرداخت و در این دفتر هدفمان (همانطور که قبلاً معروض گردید) بیشتر ذکر آیات و احادیثی است که هر یک به نوعی نشان دهنده سختی ها ، مشکلات و بلائی است که تحمیل آن را بر قائم موعود (ع) و پیروان اندکش از قبل اعلان نموده اند و این سنت لَنْ يَتَغَيَّرَ خِدا و بشر در تمام دوران بوده و خواهد بود. چنانچه مثلاً وقتی حضرت مسیح ظاهر شد یهودیان اعتراض کردند و گفتند تو آن کسی که ما منتظر آن بودیم نیستی چه که موعود یهود

باید مروّجِ تورات باشد و لکن تو و پیروانت به ترویجِ کتابِ جدید به نام انجیل اقدام نمودید.

و بنا بر خبری که در تاریخِ اسلام نیز درج شده است پس از ظهورِ حضرتِ محمد (ص) نیز یکی از دلایلِ مخالفتِ یهودیان و مسیحیان همین بود. چنانچه دکتر شهیدی در تاریخِ خویش به این نکته اشاره نموده اند که: " یهودیان گفتند آن پیغمبر که ما انتظارِ او را داشتیم محمد نیست و در مقابلِ آیاتِ قرآن ، تورات و انجیل را به رخ مسلمانان می کشیدند و می گفتند آنچه قرآن می گوید با آنچه در کتاب های ماست یکی نیست. "

(دکتر شهیدی ، تاریخ تحلیلی اسلام ، ص ۶۸)

لذا این نوع مخالفتها در زمان مهدی موعود نیز بوده و بنا بر احادیث معتبره آنحضرت هم پس از اظهار امر خویش مورد اعتراض ناس و مخالفت عموم مردم قرار می گیرند، چنانچه مسلمین شدیداً معتقدند که قائم موعود (با آن همه امورِ خارق العاده ای که به آن حضرت نسبت می دهند) نباید کتابِ جدیدی بیآورد بلکه باید مروّجِ همان احکام و تعالیمِ قرآن کریم باشد. در حالی که آیاتِ



قرآن ، سخنانِ ائمه و نیز نیازهای جوامع بشری در عصر ما جز این را به ما می گویند، البته این مطلب بحث مفصل و جداگانه ای را می طلبد و ما در این قسمت تنها به ذکر چند حدیثِ معتبر، مبنی بر اینکه قائم موعود نیز می بایست دارای کتابِ آسمانی باشد اکتفا می نمائیم. ما این احادیث را از کتابِ مهدی موعود (بحارالانوار جلد ۱۳) تألیفِ مرحومِ مجلسی به ترجمه علی دوانی که در سال ۱۳۸۱ برای بیست و نهمین بار چاپ گردیده است نقل می کنیم. کتابِ مذکور با اضافاتی که مترجم محترم بر علیه دیانتِ بهائی بدان افزودند مشتمل بر ۱۲۸۳ صفحه می باشد. در صفحه ۱۰۱۱ به نقل از ابوبصیر می گوید که حضرت باقر فرمودند: " يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّتَهُ جَدِيدَةٌ وَ قَضَاءِ عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ " (قائم به امر جدید و کتاب جدید و قضای جدید که بر عرب دشوار است، قیام میکند) (مهدی موعود، ص ۱۰۱۱)

و نیز در قسمت دیگری از همین کتاب آمده است که :  
 " حضرت امام محمد باقر(ع) فرمود: ناچار برای ماست آذربایجان(سرگونی و سجن حضرت باب در آن صفحات)

هیچ چیزی نمی تواند با آن برابری کند . . . پس وقتی که شخص متحرکی حرکت کرد بسوی او بشتابید : هر چند مانند کودکان با دست و شکم راه بروید. به خدا قسم گویا به او نگاه می کنم که در بین رکن و مقام ، از مردم بکتاب جدیدی که بر عرب دشوار است، بیعت می گیرد." (همان مأخذ، ص ۱۰۸۳)

همچنین در صفحه ۱۱۲۰ همین کتاب صراحتاً از حضرت امام صادق (ع) حدیث زیر را نقل مینماید : " هنگامیکه قائم قیام می کند ، با امر جدید میآید چنانکه رسول خدا در آغاز اسلام مردم را به امر جدیدی دعوت کرد." بیانات ائمه اطهار با تغییری جزئی در بسیاری از کتب حدیث نقل شده است. البته به این مسئله ایراد وارد می آورند که چگونه ممکن است قائم موعود هم سمت امامت داشته باشد و هم سمت رسالت؟ برای پاسخ به این پرسش (علاوه بر همه این احادیث که دلیل بر نزول وحی به آن حضرت می باشد) باید گفت: ۱- بله، قرآن کریم به ما می گوید که یک فرد هم می تواند امام بوده و هم دارای سمت نبوت و رسالت باشد. چنانچه در سوره بقره

آیة ۱۱۸ می فرمایند: " و إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... " (و هنگامی که آزمود ابراهیم را پروردگارش به سخنانی پس تمام گردانید آنها را گفت بدرستی که من گرداننده ام ترا از برای مردمان امامی)

۲- حدیث مشهوری است که در کتب قدیم و جدید با افتخار از آن یاد شده است. از جمله در بحارالانوار و از حضرت امام صادق (ع) نقل شده است که فرموده اند: " علم بیست و هفت حرف است ، تمام آنچه پیامبران آورده اند دو حرف است که مردم تا به امروز جز دو حرف نداشتند و چون قائم ما به پا خیزد بیست و پنج حرف دیگر را برآورد، و به ضمیمه آن دو حرف دیگر در میان افراد بشر آشکار و پراکنده سازد."

(نقل از کتاب "ویژگیهای امام زمان" تألیف آیت الله موسوی اصفهانی، ص ۳۲۶)

شکی نیست آن دو حرفی را که پیامبران آورده اند از طریق نزول وحی و کتاب بوده لذا آوردن بیست و پنج حرف دیگر نیز تنها از این طریق امکان پذیر است.

دقت و توجه به احادیثی چند از متون معتبره اسلامی،

این مسئله را ثابت می کند که اکثر مردم در زمان ظهور بر علیه قائم موعود به مخالفت برخاسته و به اذیت و آزار و کشت و کشتار اصحاب آن حضرت قیام خواهند نمود و همانطور که قبلاً مذکور شد آیات قرآنی نیز به این روش و سنت بشری در تمام ظهورات گذشته اشاره ای آشکار دارد. حال به احادیث مندرج در ذیل توجه مخصوص نموده و با مطالعه تاریخ ظهور جدید (آئین بابی و بهائی) مصادیق آن را کاملاً در یابیم:

در کتاب مهدی موعود (بحار الانوار ۱۳) باب ۲۲، ص ۱۱۲۹ به نقل از غیبت نعمانی آمده که حضرت صادق (ع) فرمودند: "إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَ الْعَرَبِ" (وقتی پرچم حق آشکار شد مردم شرق و غرب آن را لعنت می کنند.) و نیز در کتاب کافی در حدیث لوح فاطمه درباره قائم موعود می فرماید: "پس دوستان و اولیای آن حضرت در زمان او ذلیل می شوند، بدانگونه که سرهای ایشان برای سلاطین و بزرگان به هدیه فرستاده می شود مانند آنکه سرهای کفار ترک و دیلم را به هدیه می فرستند. پس کشته می شوند و سوخته و محترق می گردند و در هر حال ترسان و لرزان و بیم ناک

می باشند، زمین از خون ایشان رنگ می گیرد".  
همچنین در غیبتِ نُعمانی از فضیل بن یثار از حضرت  
صادق(ع) روایت نموده که فرمود: " هنگامی که قائم ما  
قیام می کند با مردم نادانی روبرو می گردد که در نفهمی  
از جُهالِ جاهلیت که پیغمبر مواجه بود بدترند. عرض  
کردم: چطور؟ فرمود: وقتی پیغمبر (ص) مبعوث شد مردم  
بت هائی از سنگ و سخره ها و چوب های تراشیده را  
پرستش می کردند و زمانی که قائم قیام می کند ، همه  
مردم کتابِ خدا(قرآن) را به میلِ خود تأویل نموده به آن  
استدلال می کنند".  
(مهدی موعود ، ص ۱۱۲۸)

و از علامه مجلسی در بحار الانوار بابِ تمحیص از بزنتی  
ازابی الحسن علیه السلام روایت شده است که فرمود:  
قسم به خدا آنچه را شما چشم به آن دوخته اید واقع  
نخواهد شد تا از هم جدا گردید و خالص شوید و تا از شما  
جز اندکی باقی نماند. (به نقل از مفتاح باب الابواب ، ص ۴۸)

در همین کتاب از حضرتِ امام حسن روایت شده که  
فرمودند: " این امری که شما انتظارِ آن را دارید واقع

نخواهد شد تا بعضی از شما از بعضی دیگر بیزاری جویند  
و بعضی به صورتِ بعضی آبِ دهن بیاندازند و بعضی ،  
بعضی را لعن کنند و بعضی ، بعضی را کذاب خوانند.  
(همان مأخذ ، ص ۴۹)

شیخ صدوق به سندِ خود از حضرتِ سیدالساجدین علی  
ابن الحسین روایت کرده که فرمود: " در حضرتِ قائم از  
هفت پیغمبر نشانه است، (تا آنجا که فرمود) و اما از ایوب،  
فرج و گشایش پس از ابتلا.

(ویژگی های امام زمان تألیف آیت الله موسوی اصفهانی ف ص ۳۲)

و از امام رضا(ع) منقول است که فرمود: " . . . اگر قائم  
(ع) به پا خیزد جز خون و عرق و رنج چیزی نیست."   
(همان مأخذ ص ۱۱۲)

در صفحه ۱۲۰ و ۱۲۱ کتابِ مذکور تحتِ عنوان " صبرِ  
آن حضرت " چنین آمده است: در حدیثِ لوح که در  
کمال الدین و غیر آن به طُرُقِ مختلفی روایت شده، در  
وصف حضرت قائم(ع) آمده : کمالِ موسی ، و درخشندگی  
عیسی ، و صبرِ ایوب، در وجود اوست و در بحثِ بلای آن

حضرت مطالبی در این زمینه گذشت و چه خوش گفته اند: " فَحُزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَثَّ أَقْلَهُ وَكُلُّ بَلَاءِ أَيُّوبَ بَعْضُ بِلِيَّتِي " (اندوهی که من دارم کمترین مقدارش را یعقوب نداشت، و همهٔ بلای ایوب قسمتی از ابتلای من است).  
 و دربارهٔ شهادتِ مظلومانهٔ آن حضرت در کتابِ ویژگی‌های امام زمان به نقل از غیبتِ شیخ طوسی چنین می‌نویسد: "... بی جرم و گناه کشته می‌شود و چون او را بکشند نه در آسمان عذرهائی خواهند داشت و نه در زمین یآوری ... "

(آیت الله موسوی اصفهانی، ویژگیهای امام زمان، ص ۱۶۶)

### تعداد اصحاب قائم (ع)

یکی از دلایلی که تعدادِ دشمنانِ موعودِ اسلام را بسیار بیش از دوستانش به ما می‌نمایاند همانا ذکرِ احادیثِ معتبره ایست که دربارهٔ تعدادِ نفوسِ مؤمنه در بدو ظهورِ آن حضرت نقل شده است. به احادیثِ ذیل از کتابِ " مفتاح باب الابواب " اثر میرزا محمد مهدی خان

زعیم الدوله به ترجمه حجّه الاسلام فرید گلپایگانی<sup>۱</sup> توجه فرمائید:

در صفحه ۴۶ و ۴۷ کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق (ع) روایت شده است که فرمودند: " آنها (اصحاب قائم) امت معدوده اند که مانند قطعات ابر پائیزی در یک ساعت مجتمع می گردند. و در همین کتاب به نقل از مجلسی از جابر جعفری روایت شده که من به امام ابی جعفر (ع) گفتم: فرج شما چه وقت خواهد بود؟ فرمود: هیهات هیهات، فرج حاصل نخواهد شد تا شما غربال شوید تا دُردي (ناخالصی) شما از میان برود و صاف و پاکتان باقی بماند.

---

۱: مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء کتابی است که در سالهای بسیار دور بر علیه آئین جدید نگاشته شده و نویسندگان مجله ایام شماره ۲۹ در بسیاری از موارد از آن استفاده نموده اند و مؤلف محترم در صفحات اولیه کتاب احادیث و روایاتی را در ارتباط با علائم ظهور قائم درج نموده اند که ما در این کتاب مواردی را که مناسب با بحثمان بود آورده ایم.



و در کتاب "ویژگی های امام زمان" ضمن بحث دربارهٔ غربت آن حضرت به تعداد اصحاب اولیة قائم نیز اشاره می کند چنانچه می نویسد: « بدان که غربت دو معنی دارد ، ۱- دوری از خاندان و وطن و شهر و دیار . ۲- کمی یاران و اعوان . و آن حضرت - که جانم فدایش باد - به هر دو معنی غریب است پس ای بندگان خدا یاریش نمائید، ای بندگان خدا! او را کمک کنید.

و مطالبی که در عزلت آن حضرت (ع) آوردیم بر معنی نخستین غربت نیز دلالت می کند و آن چه در حدیث امام جواد (ع) گذشت که فرمود هر گاه این تعداد یعنی ۳۱۳ نفر از اهل اخلاص برایش جمع شده اند ، خداوند امر او را ظاهر می سازد . . . بر معنی دوم غربت دلالت می کند. پس ای انسان خردمند! کمی تأمل کن و ببین که چگونه سالها و قرن ها گذشته و این تعداد برای آن حضرت میسر و جمع نشده است که این قویترین شاهد بر غربت اوست.

## کتاب شناسی

- ۱- قرآن کریم
- ۲- انجیل متی
- ۳- ایقان شریف ، چاپ مصر
- ۴- طبقات آیات ، خلیل الله صبری ، امیر کبیر ، ۱۳۸۲
- ۵- مهدی موعود ( جلد ۱۳ بحار الانوار ) ، علامه مجلسی ، ترجمه علی دوانی ، دارالکتب الاسلامیه ، تهران ، ۱۳۸۱ ، چاپ بیست و نهم
- ۶- پیامبر اسلام ، ترجمه سیره النبویه ، تألیف ابن هشام ، ترجمه سید هاشم رسولی محلّاتی ، انتشارات کتابچی ، ۱۳۸۵ ، چاپ دهم
- ۷- تاریخ پیامبر اسلام محمد (ص) ، دکتر محمد ابراهیم آیتی ، دانشگاه تهران ، ۱۳۸۵ ، چاپ نهم
- ۸- سیری در سیره نبوی ، استاد مرتضی مطهری ، صدرا ، ۱۳۸۵ ، چاپ سی و هفتم
- ۹- تاریخ تحلیلی اسلام ، دکتر سید جعفر شهیدی ، مرکز نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۴ ، چاپ سی و هفتم
- ۱۰- تاریخ تحلیلی صدر اسلام ، محمد نصیری ، دفتر نشر معارف ، ۱۳۸۶ ، چاپ بیست و هشتم
- ۱۱- ویژگی های امام زمان ، آیت الله حاج سید محمد تقی موسوی اصفهانی ، ترجمه حجت الاسلام حاج سید مهدی حائری قزوینی ، انتشارات مسجد مقدس جمکران ، ۱۳۸۵
- ۱۲- مفتاح باب الابواب ( تاریخ باب و بهاء ) ، میرزا مهدی خان زین الدوله ، ترجمه حجه الاسلام فرید گلپایگانی ، انتشارات فراهانی ، ۱۳۴۶ ، چاپ سوم